



بسمه تعالی

«به سوی تمدن جدید»



تالیف: «الوین تافلر و هایدی تافلر»

ترجمه: محمدرضا جعفری

پیشگفتار

آینده و مسائل آن سال‌ها است که موضوع تحقیق و تفکر بسیاری از اندیشمندان معاصر قرار گرفته است و به طور کلی «آینده‌نگری» به معنای تبیین و پیش‌بینی روندهای آینده، چه آن بخشی که از مدل‌های پیشرفته کامپیوتری و آماری بهره می‌گیرد و چه بخشی که صرفاً به تحلیل کیفی می‌پردازد، دارای جایگاه ویژه‌ای است.

الوین و هایدی تافلر با کتاب‌های شوک آینده، موج سوم، جابجایی در قدرت، جنگ و ضد جنگ به شهرت جهانی دست یافته‌اند. زیرا هر یک از این کتاب‌ها با نظری جامع، تحولات پیچیده جهان را تحلیل کرده و مسائلی را فراروی اندیشمندان قرار داده که حقاً اندیشیدنی و آموختنی است. کتاب حاضر که «به سوی تمدن جدید» نام دارد با وجود حجم کمی که دارد، در حقیقت عصاره و فشرده همه اندیشه‌هایی است که در همه کتاب‌ها و انبوه مقالات قبلی آنان منتشر شده است.

قدرت آینده آمریکا به صورتی روزافزون از دست نهادهای حکومتی خارج می‌شود و در اختیار مردم عادی و رسانه‌هایی که از راه‌های الکترونیکی با هم مرتبط هستند، قرار می‌گیرد. امروزه بحران‌هایی نظیر بحران‌های ارزشی و سیاسی؛ خانواده و بهداشت و غیرو، آمریکا را در سراسیمه سقوط قرار داده است و... شکافی عظیم بین تغییرات ملموس در دنیا و عدم تحرک سیاست و حکومت، رفته‌رفته بافت سیاسی را از بنیان دگرگون می‌سازد. برای ترسیم خطوط کلی آینده‌ای که با جنگ و دندان به سویس می‌رویم، هیچ قوه پیش‌بینی و بصیرتی در کار نیست و برای شتاب بخشیدن و تسهیل کردن انتقال به آینده، هیچ برنامه‌ای وجود ندارد و...

به «سوی تمدن جدید» را می‌توان تفسیری بر نظریه موج سوم قلمداد کرد که پس از گذشت حدود ۱۵ سال از انتشار کتاب موج سوم، منتشر شده است. اما یکی از نقاط ضعف کتاب حاضر در این است که نوت گینگریج - رئیس مجلس نمایندگان آمریکا که با آنها نیز دوستی صمیمانه‌ای دارد - مقدمه‌ای بر چاپ اول این کتاب نوشته و اهمیت آن را با تعریف و تمجیدهای خود تا حد کتاب مقدس بالا برده است. چنانچه تافلرها در پاسخ به جنجال‌های رسانه‌های آمریکایی در خصوص



دوستی خود با گینگریچ می‌نویسند: «... ما در مقام نویسندگان کتاب به سوی تمدن جدید باید توجه دهیم که نه جمهوری خواه هستیم و نه دمکرات. ما نه تنها طرف مشورت گینگریچ هستیم، بلکه وقتی سران دموکرات نیز پس از انتخابات اخیر به اظهار علاقه در مورد اندیشه‌ها و افکار ما پرداختند، خیلی هم مشعوف شدیم. آنان از ما برای بحث درباره مفهوم سیاسی موج سوم دعوت به عمل آوردند و نسخه‌هایی از این کتاب را نیز بین خود مبادله نمودند، ... آینده؛ ملکِ طلقِ هیچ حزبی نیست.»

فصل اول: کشمکش بزرگ

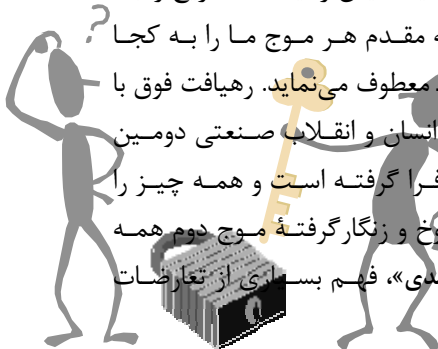
تمدنی جدید در زندگی ما سر برمی‌آورد که کوردلان در همه جا سعی در سرکوب آن دارند. بشر با جهشی کوانتومی رو به جلو است و عمیق‌ترین خیزش اجتماعی و خلاقانه‌ترین بازسازی همهٔ اعصار را در مقابل خویش دارد. ما درگیر برپا کردن تمدنی جدید و استثنایی هستیم بی‌آنکه شناخت روشن و درستی از آن داشته باشیم. «موج سوم» همین است. این موج شیوه نوینی از زندگی با خود می‌آورد. شیوه نوینی که بر منابع انرژی متنوع و احیاءپذیر، روش‌های تولیدی که خطوط مونتاژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ می‌سازد، خانواده‌های جدید و غیرهسته‌ای که بر نهادی نوین که می‌توان آن را کلبه الکترونیک نامید؛ پی‌ریزی شده است و بر مدارس و شرکت‌های تجارتی آینده که از اساس دگرگون شده است، مبتنی می‌باشد. این تمدن نوحاسته قواعد رفتاری جدیدی برای ما وضع می‌کند و ما را به حوزه‌ای می‌کشاند که فراتر از همسان‌سازی، همزمان‌سازی و تمرکز است. حوزه‌ای فراتر از تراکم انرژی، پول و قدرت. همچنین این تمدن جدید، جهان‌بینی خاص و متمایز خود را دارد و با زمان، مکان، منطق و علیت به شیوه خاص خود رفتار می‌کند و برای سیاست آینده اصولی خاص دارد.

۱-۱- فرض انقلابی

امروز تخیل مردم را دو تصویر بظاهر متضاد از آینده به خود معطوف ساخته است. در این کتاب بحث ما بر چیزی مبتنی است که آن را «فرض انقلابی» می‌نامیم. این فرض می‌گوید: طی دهه‌های آینده حتی اگر مالمال از قیام‌ها، شورش‌ها و چه بسا خشونت فراگیر باشد، ما خود را به سوی نابودی کامل سوق نخواهیم داد. این فرض می‌گوید: تحولات تکان‌دهنده‌ای که از سر می‌گذرانیم، تصادفی و بی‌نظم نیستند بلکه از الگویی واضح و مشخص و کاملاً متمایز پیروی می‌کنند. مضافاً این فرض به ما می‌گوید: این تحولات فزاینده‌اند و به دگرگونی عظیمی در شیوه زندگی، کار، تفریح و تفکر ما می‌انجامند و حصول آینده‌ای مطلوب و معقول را امکان‌پذیر می‌نماید. به طور خلاصه آنچه در اینجا مطرح می‌شود، با این فرض آغاز می‌شود که وقایع کنونی چیزی جزء یک انقلاب جهانی و جهش کوانتومی در تاریخ نیست. به اختصار فرض انقلابی، شعور و اراده ما را آزاد می‌سازد.

۱-۲- حاشیه مقدم (موج پیشرو)

یکی از رویکردهای جدید و مهم را می‌توان تجزیه و تحلیل اجتماعی «جبهه موجی» نامید. این رهیافت، تاریخ را به صورت توالی امواج پیاپی تغییر و تحول نگریسته و این سؤال را مطرح می‌کند که حاشیه مقدم هر موج ما را به کجا می‌کشاند. این رهیافت توجه ما را به ناپیوستگی‌های تاریخ - یعنی تغییرات و گسستگی‌ها - معطوف می‌نماید. رهیافت فوق با این اندیشه ساده آغاز می‌شود که پیدایش کشاورزی اولین نقطه عطف در توسعه اجتماعی انسان و انقلاب صنعتی دومین پیشرفت بزرگ بوده است و در حال حاضر فراگرد مهمتری آغاز شده که سراسر گیتی را فرا گرفته است و همه چیز را متحول نموده است. چنانچه امروزه برخورد بین موج سوم و نظام اقتصادی و نهادهای منسوخ و زنگارگرفتهٔ موج دوم همه کشورهای صنعتی پیشرفته را دچار آشفتگی و سردرگمی کرده است. درک این نکته «کلیدی»، فهم بسیاری از تعارضات سیاسی و اجتماعی اطراف ما است.





۳-۱- موج‌های آینده

هر گاه تک‌موجی از تحول بر جامعه‌ای تسلط یابد، تشخیص الگوی توسعه آینده نسبتاً آسان می‌شود. معمولاً موج آینده را نویسندگان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران و بعضی دیگر کشف می‌کنند. به همین علت در اروپای قرن نوزدهم بسیاری از متفکرین، بزرگان دنیای تجارت، سیاستمداران و حتی مردم عادی درباره آینده تصویری روشن و اساساً صحیح داشتند. این روشن‌بینی اثرات سیاسی مستقیمی داشت و احزاب و جنبش‌های سیاسی توانستند در قبال آینده پیشاپیش سه موضع مشخص اتخاذ کنند. این بینش صنعتی نسبت به آینده اثرات مهم روانی را نیز به همراه داشت. برعکس هر گاه جامعه‌ای در آن واحد در معرض دو و یا چند موج غول‌پیکر قرار گیرد که هیچ کدام هم به وضوح مسلط نشده باشند، تصویر آینده در هم می‌شکند. جریانات متفاوتی که این امواج تحول را به وجود آورده‌اند در کار، زندگی خانوادگی، اعتقادات اخلاقی و شخصی منعکس شده و در شیوه زندگی و رفتار انتخاباتی‌مان خود را نشان می‌دهد. لذا تعجبی ندارد اگر امروزه می‌بینیم مردم دچار پریشان‌فکری شده و از تلاش در جهت معنا بخشیدن به دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، مایوس شده و یا برای ساختن فردای کاملاً متفاوت، گیج و مبهوت و خویشتن‌باخته گردیده‌اند. کشمکش بزرگ بر سر فردا، همین تعارض است. به محض اینکه تشخیص دهیم کشمکشی تلخ بین طرفداران حفظ نظام صنعتی و طرفداران سرنگونی آن در گرفته است، آنگاه ابزاری جدید برای تغییر آن وضع در دست ما است. اما برای بکار گرفتن این ابزار باید تحولات ناشی از تداوم تمدن صنعتی گذشته را از تحولاتی که باعث تسهیل ظهور تمدن جدید می‌شود، بوضوح از یکدیگر تمیز دهیم. در یک کلام باید کهنه و نو را - یعنی نظام صنعتی موج دومی را که بسیاری از ما در آن پا به عرصه حیات گذاشته‌ایم و تمدن موج سوم را که ما و فرزندانمان در آن زندگی خواهیم کرد - درک کنیم.

فصل دوم: برخورد تمدن‌ها

مردم خیلی دیر آگاه شدند که تمدن صنعتی به پایان خود نزدیک می‌شود. از آنجا که تحولات عظیم جامعه بدون تعارض و برخورد قابل تحقق نیست، ما معتقدیم که تشبیه تاریخ به امواج دگرگونی، پویاتر و روشنگرانه‌تر از سخن گفتن درباره گذار به پسامدرنیسم است. هر موجی پویا است و تلاطم امواج، جریان‌های متقاطع توانمندی را آزاد می‌کند. با تلاطم امواج تاریخ، کل تمدن‌ها به شدت به یکدیگر برخورد می‌کنند. در پرتو همین امر است که بخش اعظم آنچه در جهان امروز بی‌معنا و تصادفی به نظر می‌رسد، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. تمدن موج اول به ناگزیر ریشه در خاک داشته و دارد و حاصل انقلاب کشاورزی است. بر سر خاستگاه‌های تمدن موج دومی اختلاف نظر وجود دارد. اما محرک بسیاری از این دگرگونی‌ها، شیوه جدیدی از ایجاد ثروت یعنی تولید کارخانه‌ای بود. دیری نگذشت که بسیاری از عناصر گوناگون با یکدیگر درآمیختند تا سیستمی تشکیل دهند. تولید، مصرف، رسانه‌ها و آموزش و پرورش انبوه همه به یکدیگر پیوند خوردند و نهادهای تخصصی - یعنی مدرسه، شرکت‌ها و احزاب سیاسی - به خدمت آنها درآمدند. حتی ساختار خانواده نیز از خانوار گسترده زراعی که چند نسل در آن زندگی می‌کردند، به خانواده کوچک هسته‌ای تجزیه شد که مختص جوامع صنعتی است. شاید در اینجا استفاده از واژه تمدن به ویژه در نظر بسیاری از آمریکائیان مبالغه‌آمیز باشد، اما هیچ اصطلاح فراگیر دیگری نیست که بتواند این همه موضوعات متنوع چون تکنولوژی، زندگی خانوادگی، دین، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله مراتب، رهبری، ارزش‌ها، معرفت‌شناسی و اخلاقیات را در برگیرد. این تمدن جدید که با خروش و غریو در اروپای غربی وارد تاریخ شد، در هر قدم با مقاومتی بی‌رحمانه مواجه شد.

۱-۲- تعارض اصلی

در هر کشوری که صنعتی شد، میان گروه‌های صنعتی و تجاری موج دومی با زمین‌داران موج اولی و اغلب مؤتلف با کلیسا (که خود بزرگ مالک بود)، جنگ‌هایی تلخ و غالباً خونین در گرفت. از طرفی همچنان که جنگ میان صاحبان منافع «موج



اول» و «موج دوم» به تعارض اصلی - یعنی تنش اصلی که زاینده تعارض‌های دیگر بود - تبدیل می‌شد، اعتصاب‌ها، طغیان‌ها و شورش‌های غیرنظامی، اختلافات مرزی و قیام‌های ملی از همه جا سر برمی‌آورد. این الگو تقریباً در هر کشوری که صنعتی می‌شد، تکرار می‌گردید. گسترش و اشاعه تمدن موج دومی با شیوه جدید و عجیبی که برای تولید ثروت داشت، به علت خلاءها و جابجایی‌هایی که در قدرت به وجود آورد، رابطه کشورها را نیز بی‌ثبات کرد. اما عظیم‌ترین و خونبارترین جنگ‌های عصر صنعتی، جنگ‌های درون-صنعتی بود. این جنگ‌ها کشورهای موج دومی مانند آلمان و بریتانیا را برای کسب سیطره جهانی در مَصاف با یکدیگر قرار می‌داد. نتیجه نهایی تقسیمی آشکار بود. عصر صنعتی جهان را به دو بخش تقسیم کرد: یکی تمدن مسلط و سلطه‌جوی موج دوم و دیگری انبوهی از مستعمره‌های موج اولی تندخو ولی تحت سلطه. امروزه صف‌آرایی تمدن‌های جهانی شکل دیگری به خود گرفته و ما با شتاب تمام به سوی ساختاری کاملاً متفاوت از قدرت در حرکت هستیم که جهانی را ایجاد می‌کند که دیگر دو نیمه نیست بلکه به وضوح میان سه تمدن متضاد و رقیب تقسیم شده است. نماد نخستین تمدن؛ هنوز کج بیل، نماد دومین تمدن؛ خط مونتاژ و نماد سومین تمدن؛ کامپیوتر است. در این جهان سه پاره، بخش موج اولی تامین‌کننده منابع کشاورزی و معدنی است، بخش موج دومی نیروی کار ارزان را تامین می‌کند و به تولید انبوه مشغول است، و بخش تند رشد موج سومی به سیطره‌ای دست می‌یابد که بر شیوه‌های تازه خلق و بهره‌برداری از دانایی مبتنی است.

۲-۲- جوامع انبوه‌زدایی شده

«موج دوم» جوامعی انبوه ایجاد کرد که منتج و محتاج تولید انبوه بود. در اقتصادهای مغزبنیاد موج سومی، تولید انبوه (که می‌توان آن را تقریباً شاخص جامعه صنعتی به شمار آورد) هم اکنون از رده خارج شده است. تولید انبوه‌زدایی شده - یعنی دوره‌های کوتاه‌مدت تولید محصولات بسیار بسیار سفارشی - شگرد تازه صنایع است. به موازات دگرگونی تولید، بازاریابی انبوه نیز جای خود را به افتراق بازار و بازاریابی ذره‌ای می‌دهد. چنانچه همانگونه که همگونی جامعه موج دومی جای خود را به ناهمگونی تمدن موج سومی می‌دهد، کل ساختار جامعه تغییر می‌کند. انبوه‌سازی راه را برای انبوه‌زدایی باز می‌کند. پیچیدگی نظام نوین باعث خواهد شد که میان واحدهای آن اطلاعات بیشتر و بیشتری مبادله شود که این امر به سهم خود نیاز به کامپیوتر و شبکه‌های مخابرات دیجیتال و رسانه‌های جدید را دامن خواهد زد. آهنگ تحولات تکنولوژیکی و داد و ستدها و معاملات و زندگی روزانه سرعت خواهد گرفت و اقتصادهای موج سومی با چنان سرعت‌های پرشتابی عمل خواهند کرد که تامین‌کنندگان پیش‌مدرنشان به زحمت می‌توانند با آنها همگام بمانند. وانگهی با قرار گرفتن دم‌افزون اطلاعات به جای توده عظیم مواد خام و نیروی کار و دیگر منابع، وابستگی کشورهای موج سومی به شرکای موج اولی یا موج دومی‌شان کاهش می‌یابد - مگر برای بازار کار. به عبارت دیگر بیم آن می‌رود که این تحولات بسیاری از پیوندهای موجود بین اقتصادهای غنی و فقیر را از هم بگسلد. اما گسستگی کامل محال است. زیرا برای مثال کشورهای غنی چگونه می‌توانند به حیات خود ادامه دهند، هر گاه کشورهای فقیر با دستکاری در محیط‌زیست خود به طرقی که به زیان عموم باشد، جنگ زیست‌محیطی را بر آنها تحمیل کنند؟ همچنین با درک مفهوم برخورد تمدن‌ها خواهیم توانست در بسیاری پدیده‌های به ظاهر عجیب - مثلاً ملی‌گرایی‌های دوآتشه کنونی - معنایی بیابیم. چون اقتصادهای تحت تاثیر موج سوم ناگزیر خواهند بود بخشی از حاکمیت خود را واگذار کنند و پذیرای مداخله‌های فزاینده اقتصادی و فرهنگی از ناحیه یکدیگر شوند. این امر که بازتابی از نیازهای شدیداً متفاوت دو تمدن اساساً متفاوت است، می‌تواند در سال‌های آتی دهشتبارترین خونریزی‌ها را به راه اندازد. از طرفی آمیزه عناصر موج دومی و سومی در هر یک از کشورهای پیشرفته صنعتی، شکل خاص خود را به آن کشورها می‌بخشد و این در حالی است که گذر از اقتصادهای عضله‌بنیاد موج سومی هنوز در هیچ کجا کامل نشده است. لذا هر کشوری سعی دارد در ساختار قدرت سه لایه‌ای در حال ظهور برای خود جایگاهی بیابد. تحول تاریخی از جهانی دوپاره



به جهانی سه‌پاره می‌تواند موجب عمیق‌ترین کشمکش‌های قدرت در کره زمین شود. در پس این تخصیص مجدد عظیم قدرت، تحولی در نقش و مفهوم و ماهیت دانایی نهفته است.

فصل سوم: جانشین نهایی

خواندن ساده در دنیای قدیم، دستاوردی خارق‌العاده به شمار می‌آمد. بیشتر اجداد ما نه تنها سواد خواندن و نوشتن نداشتند، بلکه ساده‌ترین اصول حساب را هم نمی‌دانستند. شمار اندکی که نیز حساب می‌دانستند، کاملاً خطرناک تصور می‌شدند. اینها نشان می‌دهد که بسیاری از ساده‌ترین مهارت‌ها که در جهان کسب و کار کنونی اینقدر بدیهی محسوب می‌شوند، محصول صدها و هزارها سال توسعه فرهنگی فزاینده هستند. لذا همه نظام‌های اقتصادی بر یک «بنیان دانایی» استوارند. همه موسسات تجاری به این منبع برساخته اجتماع که از پیش وجود داشته، وابسته‌اند. اما معمولاً اقتصاددانان و مدیران بازرگانی وقتی «تهاده‌های» موردنیاز تولید را محاسبه می‌کنند، «بنیان دانایی» را بر خلاف سرمایه و نیروی کار و زمین، نادیده می‌گیرند. در حالی که دانایی مهم‌ترین منبع تولید به شمار می‌رود. امروزه با فرو ریختن موانع قدیمی، کل ساختار دانایی انسان در اثر تغییر به لرزه در آمده است. به گونه‌ای که امروزه ما نه تنها واقعیت‌های بیشتری جمع‌آوری نمی‌نماییم، بلکه با بازسازی شرکت‌ها و تمامی امور اقتصادی، تولید و توزیع دانایی و نمادهایی را که برای تبادل آن بکار می‌روند به طور کامل از نو سازمان می‌دهیم. به عبارتی ما شبکه‌های تازه‌ای از دانایی ایجاد می‌کنیم که مفاهیم را به شیوه‌های خیره‌کننده به یکدیگر ربط می‌دهند. از آن مهم‌تر ما داده‌ها را به شیوه‌هایی افزون بر گذشته به یکدیگر ربط داده و انسجام می‌بخشیم و به شکل اطلاعات درمی‌آوریم و مقادیر معتناهایی از اطلاعات را در چارچوب مدل‌ها و طرح‌های بزرگتر و بزرگتر دانایی روی هم قرار می‌دهیم. این دانایی نه تماماً صحیح و نه واقعی و نه حتی صریح است. به طور کلی آنچه پیدایش یک اقتصاد فوق نمادین موج سومی را تبیین می‌کند، ترویج و تبلیغ کامپیوتر و یا تدابیر صرفاً مالی نیست، بلکه خیزش عظیم امروزی در بنیان دانایی جامعه است.

۳-۱- کیمای اطلاعات

بسیاری از دگرگونی‌های نظام دانایی جامعه مستقیماً در قالب عملیات تجاری تبیین می‌شود. این نظام دانایی حتی بیش از نظام بانکی و نظام سیاسی یا نظام انرژی، بخش غالب محیط هر بنگاه تجاری را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این واقعیت که اگر زبان، فرهنگ، داده، اطلاعات و دانایی وجود نمی‌داشت هیچ کسب و کاری نمی‌توانست دایر بماند، این واقعیت عمیق‌تر نیز وجود دارد که از میان همه منابع لازم برای تولید ثروت، هیچ یک جامع‌تر از دانایی نیست. چنانچه تکنولوژی‌های اطلاعاتی جدید هزینه افزایش تنوع محصول را به صفر می‌رسانند و از صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس که زمانی یک ضرورت حیاتی بود، می‌کاهند. همچنین دانایی نوین به تولید موادی کاملاً تازه راه می‌برد که بر توان ما در جایگزینی مواد می‌افزاید. به محض کسب این دانش فنی، صرفه‌جویی‌های اساسی بیشتری در ترابری حاصل خواهد شد. در مورد انرژی نیز همین امر مصداق دارد. در واقع دانایی (که گاهی تنها شامل اطلاعات و داده است) می‌تواند به عنوان جانشینی برای منابع دیگر استفاده گردد. دانایی - که در اصل پایان‌پذیر است - جانشین نهایی است. چنانچه دانایی افزون بر آن که «جانشین مواد»، «ترابری» و «انرژی» می‌شود، می‌تواند باعث صرفه‌جویی در وقت شده و ما را به سمت اقتصاد آبی و «زمان» واقعی پیش براند و یا «مکان» را با فضای کاهش یافته انبار و تولید محصولات ریزتر حفظ و تسخیر نماید.

۳-۲- دانایی در برابر سرمایه

آنقدر درباره جایگزینی تجهیزات کامپیوتری به جای کار انسانی مطلب نوشته‌اند که باعث شده غالباً از شیوه‌هایی که این تجهیزات جایگزین سرمایه هم می‌شوند، غفلت شود. در واقع به یک معنا، تهدیدی که از ناحیه دانایی برای قدرت مالی است،



بلندمدت‌تر و به مراتب بزرگ‌تر از تشکلهای نیروی کار یا احزاب سیاسی ضدسرمایه‌داری است. زیرا انقلاب اطلاعاتی نیاز به سرمایه در ازای هر واحد کالا در یک اقتصاد سرمایه‌داری را کاهش می‌دهد و هیچ چیز از این انقلابی‌تر نیست. به طور کلی اطلاعات بهتر و فوری‌تر با سرعت بخشیدن به پاسخگویی کارخانه در برابر بازار و اقتصادی‌تر کردن دوره‌های کوتاه، امکان می‌دهد که میزان قطعات و کالای تمام شده‌ای که در انبارها یا سکوهای راه‌آهن به انتظار حمل خوابیده‌اند، کاهش یابد. البته کاهش موجودی انبار نه تنها باعث داشتن فضای کوچکتر و هزینه‌های مستغلات کمتر خواهد شد، بلکه مالیات، بیمه و هزینه بالاسری را نیز می‌کاهد. لذا این تجربه اکنون در شرکت‌های بزرگ آمریکایی، ژاپنی و آلمانی بکار گرفته می‌شود. دانایی چون نیاز به مواد خام، نیروی کار، زمان، مکان، سرمایه و سایر نهاده‌ها را کاهش می‌دهد، جانشین نهایی، یعنی منبع اصلی یک اقتصاد پیشرفته خواهد شد. با تحقق این تحول، ارزش دانایی نیز به شدت افزایش می‌یابد.

فصل چهارم: شیوه تولید ثروت ما

شمار کارمندان و کارکنان خدماتی از کارگران کارخانه‌ای برای اولین بار در آمریکا در سال ۱۹۵۶ فراتر رفت. این نخستین نشانه امحاء اقتصاد دودکشی و ظهور اقتصاد موج سوم بود. برای درک تحولات خارق‌العاده‌ای که از آن پس رخ داد و پیش‌بینی تحولات به مراتب شگفت‌انگیزتری که در پیش رو داریم، لازم است ویژگی‌های مهم اقتصاد نوین موج سوم را از نظر بگذرانیم. آنچه ذیلاً می‌آید نه تنها رموز سوددهی و رقابت جهانی را نشان می‌دهد، بلکه کلیدی برای ورود به اقتصاد سیاسی قرن بیست و یکم است.

۴-۱- عوامل تولید

عوامل اصلی تولید در اقتصاد موج دومی گذشته، زمین، نیروی کار، مواد خام و سرمایه بودند. حال آنکه اکنون منبع اساسی اقتصاد موج سوم، دانایی است که در اینجا به مفهوم وسیع خود شامل داده‌ها و اطلاعات، تصاویر ذهنی، نمادها، فرهنگ، ایدئولوژی و ارزش‌ها است. لذا نظریه‌های اقتصادی موج دومی که بر نهاده‌های محدود و تمام‌شدنی مبتنی هستند، با اقتصادهای موج سوم قابل انطباق نیستند.

۴-۲- ارزش‌های ناملموس

ارزش شرکت‌های موج دومی بر اساس دارایی‌های ملموسی چون ساختمان، ماشین‌آلات، سهام و موجودی انبار سنجیده می‌شد، ولی ارزش بنگاه‌های موفق موج سوم بیش از پیش در توانایی آنها در کسب، ایجاد و توزیع و بکارگیری دانایی خواه بصورت استراتژیک و یا عملیاتی نهفته است. چنانچه امروزه ارزش واقعی شرکت‌هایی چون کامپک، کداک یا هیتاچی بیشتر به ایده‌ها، بصیرت‌ها و اطلاعاتی که در مغز کارکنان آنها جای دارد و نیز بانک‌های اطلاعاتی و حق امتیاز اختراعاتی که این شرکت‌ها در اختیار دارند، متکی است نه به تعداد کامیون‌ها، خطوط تولید و دیگر دارایی‌های ظاهریشان. بدین ترتیب خود سرمایه نیز اکنون بیش از پیش بر عوامل ناملموس مبتنی است.

۴-۳- انبوه‌زدایی

در همان حال که بنگاه‌ها سیستم‌های اطلاعات‌بر و اغلب روباتی تولید را نصب می‌کنند که قادر به ساخت انواع پی‌پایانی از محصولات ارزان و حتی سفارشی است، تولید انبوه که خصلت شاخص اقتصاد موج دومی بود، منسوخ و منسوخ‌تر می‌شود. در واقع نتیجه انقلابی این تحول، انبوه‌زدایی تولید انبوه است. چرخش به سمت تکنولوژی‌های انعطاف‌پذیر هوشمند، تنوع و گوناگونی را اشاعه می‌دهد و دامنه انتخاب مصرف‌کننده را می‌گستراند. ولی بازار انبوه خود هر چه بیشتر و بیشتر به بازارهای مناسب و متعادل تجزیه می‌شود و در آن حال نیازهای مشتریان تنوع می‌یابد. دسترسی به اطلاعات بهتر به موسسات تجاری امکان می‌دهد تا بازارهای خود را شناسایی و در خدمت تامین نیازهای خرده‌بازارها قرار دهند. امروزه بازاریان دوراندیش



توجه خود را به ذرات اعم از افراد و واحدهای خانوادگی متمرکز کرده‌اند. در همین حال تبلیغات، بخش‌های هر چه کوچک‌تری از بازار را هدف می‌گیرد و به این بخش‌ها از طریق رسانه‌هایی دسترسی می‌یابد که هر چه بیشتر انبوه‌زدایی شده‌اند. در چنین سیستم‌هایی فروشندگان می‌توانند خریداران را با دقت بیشتری هدف قرار دهند. انبوه‌زدایی همزمان تولید و توزیع و ارتباطات، اقتصاد را نیز دچار انقلاب می‌کند و آن را از همگونی به سمت ناهمگونی بی‌اندازه سوق می‌دهد.

۴-۴- کار

ماهیت کار نیز دگرگون شده است. موج دوم را کار کم‌تخصص و در اصل تعویض‌پذیر پیش می‌برد. آموزش و پرورش انبوه به سبک کارخانه‌ای، کارگران را برای کار یکنواخت و تکراری آماده می‌ساخت. به عکس موج سوم با افزایش شدید نیاز به مهارت، کار هر چه تعویض‌پذیرتر را به همراه می‌آورد. با پیشرفت امور اقتصادی، تحول دیگری در نسبت کار مستقیم به کار غیرمستقیم به چشم می‌خورد. امروزه با کاهش نسبت کارگران تولید کارخانه‌ای به کارمندان و کارکنان فنی و حرفه‌ای، حتی در داخل کارخانه، این تمایزات رنگ می‌بازد. ارزشی که نیروی کار غیرمستقیم تولید می‌کند، اگر از نیروی کار مستقیم بیشتر نباشد، کمتر نیست.

۴-۵- نوآوری

با کمر راست کردن اقتصاد ژاپن و اروپا از عوارض جنگ جهانی دوم، بنگاه‌هایی آمریکایی با رگبار رقابت‌های شدید مواجه هستند. رقابت نیازمند به نوآوری مستمر - یعنی ایده‌های تازه برای محصولات، تکنولوژی‌ها، فرآیندها، بازاریابی و امور مالی - است.

۴-۶- مقیاس

واحدهای کاری کوچک می‌شوند. مقیاس‌های عملیاتی به موازات بسیاری از محصولات، مینیاتوری شده است. شمار گسترده کارگرانی که به کار عضلانی مشغول بوده‌اند، جای خود را به تیم‌های کاری کوچک تخصصی داده است. بنگاه‌های تجاری بزرگ، کوچک‌تر و شمار بنگاه‌های تجاری کوچک چند برابر شده است. در نظام موج سوم، مضار اقتصادی حاصل از پیچیدگی، بر صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس می‌چربد و هر قدر بنگاهی پیچیده‌تر می‌شود، دست چپش کمتر می‌تواند از دست راستش با خبر شود. به عبارتی ایده قدیمی که بزرگ‌تر الزاماً بهتر است، هر چه بیشتر منسوخ و منسوخ‌تر می‌شود.

۴-۷- سازماندهی

شرکت‌های عصر صنعت معمولاً نمودارهای سازمانی مشابهی داشتند که هرمی و یکپارچه و دیوانسالار بود. ولی بازارها و تکنولوژی‌ها و نیاز مصرف‌کنندگان امروزی آنقدر سریع تغییر می‌کند و چنان فشارهای گوناگونی را بر سازمان‌ها تحمیل می‌نمایند، که هم‌شکلی اداری در شرف اضمحلال است. جستجو برای یافتن شکل‌های کاملاً جدید سازماندهی اعم از نوپهندسی کردن (re_engineering)، سازمان‌های ماتریسی، تیم‌های پروژه ویژه و... همچنان ادامه دارد.

۴-۸- انسجام سیستم‌ها

پیچیدگی روزافزون اقتصاد، انسجام پیشرفته‌تر و مدیریت عالمانه‌تری را طلب می‌کند. اداره چنین روند پیچیده‌ای مستلزم شکل‌های تازه رهبری و انسجام سراسری فوق‌العاده سطح بالایی است که آن نیز به نوبه خود مستلزم حجم‌های هر چه عظیم‌تری از اطلاعات است که باید در سرتاسر سازمان جریان داشته باشد.

۴-۹- زیرساخت

برای آنکه همه چیز منسجم و یکپارچه باشد - یعنی برای ردیابی همه محصولات و قطعات، همزمان‌سازی تحویل‌ها، مطلع نگاه داشتن مهندسان و بازاریابان از برنامه‌های یکدیگر، آگاه کردن افراد بخش‌های تحقیق و توسعه از نیازهای ساخت و



مهمتر از همه ارائه تصویری منسجم از مافوق به مدیریت - میلیاردها دلار صرف شبکه‌های الکترونیکی شده است که کامپیوترها و داده‌پی‌ها و دیگر تکنولوژی‌های اطلاعاتی را به هم وصل می‌کند. این ساختار وسیع الکترونیکی غالباً ماهواره‌ای است که تمامی شرکت‌ها را به هم پیوند می‌دهد و بسیاری از آنها را به کامپیوترها و شبکه‌های فروشندگان و مشتریان وصل می‌کند.

۱۰-۴- شتاب

همه این تحولات، آهنگ عملیات و داد و ستدها را هر چه پرشتاب‌تر می‌کند. صرفه‌جویی‌های حاصل از سرعت جای صرفه‌جویی‌های حاصل از مقیاس را می‌گیرد. رقابت آنقدر شدید و سرعت‌های موردنظر آنقدر بالا است که ضرب‌المثل قدیمی «وقت طلاست»، بیش از پیش در این اصل امروزین تجلی‌یافته که «هر مقطع زمانی بیش از مقطع زمانی قبلی ارزش دارد». ارزش زمان که در تحویل «درست به موقع» و فشار برای کاهش «تصمیم‌های جاری» بازتاب یافته است، به عاملی حیاتی تبدیل می‌شود. مهندسی کند و زنجیره‌ای و گام به گام جای خود را به «مهندسی همزمان» می‌دهد و شرکت‌ها به «رقابت زمان‌بنیاد» بر می‌خیزند.

در مجموع این ده ویژگی اقتصاد موج سوم، در کنار چیزهای دیگر منجر به تحول عظیمی در شیوه تولید ثروت می‌شود. تغییر مسیر ایالات متحد، ژاپن و اروپا به این نظام نوین، هر چند هنوز کامل نیست، ولی نشان‌دهنده مهمترین تحولی است که از زمان گسترش کارخانه‌های حاصل از انقلاب صنعتی تا به امروز، در اقتصاد جهانی روی داده است.

فصل پنجم: درشت - ماتریالیسم!

امروزه این واقعیت تکان‌دهنده وجود دارد که پس از فراز و نشیب‌های بسیار در ایالات متحد؛ میزان اشتغال در کارخانه‌ها در سال ۱۹۸۸ تقریباً به همان میزان سال ۱۹۶۸ و درصد سهم تولید کارخانه‌ای در تولید ملی به همان میزان ۳۰ سال پیش است. ضمن آنکه همه این تولید توسط بخش کوچک‌تری از کل نیروی کار انجام گرفته است. وانگهی چون احتمالاً جمعیت و نیروی کار آمریکا هر دو گسترش می‌یابند و از طرف دیگر بسیاری از کارخانه‌های آمریکا در دهه‌های ۹۰- ۱۹۸۰ تجدید سازمان یافته و خودکار شده‌اند، لذا کاهش اشتغال کارخانه‌ای نسبت به کل اشتغال همچنان ادامه خواهد یافت. این در حالی است که برخی افراد مانند رونالد ریگان اینگونه جابجایی اشتغال از کار یدی به بخش خدمات و مشاغل فکری را برای اقتصاد زیانبار می‌دانند و چنین می‌گویند که کوچک بودن یک بخش تولید کارخانه‌ای (نه از نظر تعداد مشاغل)، اقتصاد را از درون خالی خواهد ساخت. اما چنین استدلال‌هایی مانند نظرات طبیعیون در قرن هیجدهم فرانسه است که نمی‌توانستند پیدایش اقتصاد صنعتی را تصور کنند و کشاورزی را تنها فعالیت مولد به شمار می‌آوردند.

۱-۵- معنای تازه بیکاری

بیشتر این سوگواری بخاطر زوال تولید کارخانه‌ای از منافع شخصی و مبتنی بر مفاهیم منسوخ چون ثروت، تولید و بیکاری است. اما امروزه جابجایی از کار یدی به کار خدماتی و فعالیت فوق نمادین موج سوم، فراگیر و پرهیجان و تعویض‌ناپذیر است. چنانچه این گذار بزرگ در سطح جهانی در حال حاضر در این واقعیت تعجب‌آور بازتاب یافته که صادرات جهانی خدمات و مالکیت معنوی هم اکنون با ترکیب صادرات الکترونیک و خودرو و یا صادرات مواد غذایی و سوختی برابری می‌کند. نویسندگان این کتاب و سایر آینده‌نگران از همان دهه ۱۹۶۰ این چرخش عظیم را پیش‌بینی می‌کردند. اما چون هشدارهای اولیه با بی‌اعتنایی مواجه گردید، این گذار به طرز غیر ضروری، سخت و پرتاب و تاب شد. از طرفی اگر چه برخی عوامل مانند بکارگیری دیر هنگام کامپیوترها و سیستم‌های اطلاعاتی الکترونیکی در سنگلاخی شدن این گذار نقش



داشته‌اند، اما خودبینی اغلب کمپانی‌های قدرتمند دودکشی در این امر نیز موثر بوده است که گناه آنها گریبانگیر کارگران این قبیل واحدها شده است. این واقعیت که کارخانه‌های موج دومی اساساً به کارگرانی نیاز داشتند که تعویض پذیرتر باشند و به عکس، عملیات موج سوم به مهارت‌هایی متنوع و دائماً در حال تکامل نیاز است، کل مسئله بیکاری را وارونه ساخته است. این در حالی است که در اقتصاد فوق نمادین کنونی، درمان‌های سنتی کینز و راه‌حل‌های پول‌گرایانه هیچکدام موثر نمی‌باشند. لذا امروزه بیکاری از مسئله‌ای کمی به کیفی تبدیل شده است. اگر چه کمک دولت به منظور حل مشکلات بیکاران در سطحی مناسب لازم و حتی کاری اخلاقی به نظر می‌رسد، اما هر خطمشی موثر برای کاهش بیکاری در اقتصاد فوق نمادین، کمتر به تخصیص ثروت و بیشتر به تخصیص دانایی نیاز دارد. به سخنی کوتاه پدیدار شدن اقتصاد فوق نمادین ما را مجبور می‌کند تا تلقی تازه‌ای نسبت به کل مسئله بیکاری از پایین به بالا، پیدا کنیم. اما به مبارزه طلبیدن فرضیه‌های منسوخ شده به معنای به مبارزه طلبیدن کسانی است که از آنها سود می‌برند. نظام موج سوم تولید ثروت، روابط دیرینه قدرت را در شرکت‌ها، اتحادیه‌ها و حکومت‌ها به خطر می‌اندازد.

۲-۵- طیف کار فکری

اقتصاد فوق نمادین نه تنها درک ما را از بیکاری، بلکه درک ما را خود کار منسوخ جلوه می‌دهد. به گونه‌ای که برای فهم این اقتصاد و کشمکش‌هایی که بین قدرتمندان به راه می‌اندازد، نیاز به واژگان جدیدی می‌باشد. امروزه تقسیم اقتصاد به بخش‌هایی چون کشاورزی، صنعت (تولید کارخانه‌ای) و خدمات به جای روشن کردن مطلب، ابهام ایجاد می‌کند. لذا به جای این طبقه‌بندی‌های قدیمی باید اکنون به پشت بر چسب‌ها نگاهی افکنده و سوال کرده که چرا افراد در این شرکت‌ها واقعاً باید ارزش افزوده ایجاد کنند؟ با طرح این پرسش مشاهده می‌شود که کار در هر سه بخش، بیش از پیش از کار فکری و پردازش نمادین تشکیل شده است. امروزه بسی مفیدتر خواهد بود اگر کارکنان را بر حسب میزان کار فکری و پردازش نمادین که به عنوان بخشی از شغل‌شان انجام می‌دهند، بدون بر چسبی که دارند، گروه‌بندی نمود. در این صورت در انتهای یک سوی طیفی که می‌توان آن را طیف کار فکری نامید، دانشمند، پژوهشگر، تحلیل‌گر مالی، برنامه‌نویس کامپیوتر یا حتی بایگان معمولی قرار دارد. در میانه طیف، گستره وسیعی از مشاغل مخلوط دیده می‌شود که عبارت از کارهایی است که هم مستلزم کار جسمی و هم اطلاعاتی است و در سطح زیرین طیف نیز فقط مشاغل یدی وجود دارد که بتدریج در حال محو شدن است. به بیانی دقیق‌تر با پیدایش اقتصاد فوق نمادین، کارگر دست‌ورز به کارگر فکری تبدیل می‌شود.

۳-۵- کم فرهنگ‌ها علیه با فرهنگ‌ها

این تحولات عظیم نمی‌تواند بدون تعارض قدرت رخ دهد و با حرکت اقتصاد به سوی تولید فوق نمادین، همه بنگاه‌ها ناگزیر خواهند شد درباره نقش دانایی تجدیدنظر کنند. بنگاه‌ها را می‌توان با زحمت زیاد بر حسب این که چه مقدار دانش‌بر هستند، به با فرهنگ، کم فرهنگ و حد میانه طبقه‌بندی کرد. زیرک‌ترین بنگاه‌ها در بخش با فرهنگ، نخستین واحدهایی هستند که به چنین کاری دست خواهند زد و در واقع خود کار را از نو طراحی می‌کنند. آنان بر اساس این فرض عمل می‌کنند که اگر کار بدون فکر به حداقل کاهش یابد یا به تکنولوژی پیشرفته واگذار شود و استعداد‌های بالقوه کارگر و کارمند به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار گیرد، بهره‌وری و سود هر دو سر به آسمان خواهند زد. هدف نهایی دستیابی به نیروی کاری محدودتر و باهوش‌تر است که دستمزد بهتری بگیرد. حتی امروزه عملیات شرکت‌هایی که در میانه قرار داشته و هنوز به کار فیزیکی با اشیاء نیاز دارند، نیز دانش‌برتر شده و از نردبان پیوستار کار فکری بالا می‌روند. باید توجه داشت که شرکت‌های با فرهنگ، نهادهای نیکوکاری و خیریه نیستند و هر چند کار در آنها کمتر از واحدهای کم فرهنگ طاقت‌فرسا و سخت است و محیط کار در آنها دلپذیرتر می‌شود، اما بیش از واحدهای کم فرهنگ از کارکنان انتظار دارند. در چنین وضعیتی کارکنان به شیوه‌ای شیطانی‌تر، استثمار می‌شوند.



۴-۵- ایدئولوژی کم فرهنگ

در اقتصادهای صنعتی کم فرهنگ، ثروت را نوعاً با مالکیت کالاها می‌سنجیدند و تولید کالا محور اقتصادی تلقی می‌شد. بر عکس فعالیت‌های نمادین و خدماتی، با آن که اجتناب‌ناپذیر بودند به نامولد بودن سوء شهرت داشتند. به سخنی کوتاه آنچه در آن زمان اهمیت داشت، ماده و تجلیل از کارگر دست‌ورز (پرولتاریا) و این نظریه که او پیشقراول تحول است، بود که خود منعکس‌کننده اصول اقتصاد کم فرهنگ بود. نتیجه همه اینها چیزی فراتر از انبوهی از عقاید، فرضیه‌ها و تلقی‌های منفرد بود که بر عکس ایدئولوژی خود-تقویت‌کننده و خود-توجیه‌گرایی را شکل داد و آن مبتنی بر نوعی ماتریالیسم مردانه یعنی «درشت‌ماتریالیسم!» گستاخ و پیروزمند بود. در واقع ایدئولوژی تولید انبوه کارخانه‌ای موج دومی همین درشت‌ماتریالیسم بود. زمانی این درشت‌ماتریالیسم معنایی داشت. اما امروزه وقتی ارزش واقعی غالب محصولات در دانایی نهفته و درون آنها است، این درشت‌ماتریالیسم هم ارتجاعی و هم ابلهانه است. هر کشوری که سیاست‌های مبتنی بر درشت‌ماتریالیسم را دنبال کند، خود را محکوم به این می‌کند که بنگلادش قرن بیست و یکم شود.

۵-۵- ایدئولوژی با فرهنگ

شرکت‌ها، نهادها و مردمی که سهم و منافع گزافی در اقتصاد موج سوم دارند، هنوز نظام منطقی و منسجمی در برابر اقتصاد کلاسیک متداول نکرده‌اند. این در حالی است که البته برخی از ایده‌های زیربنایی اقتصاد موج سوم در حال جا افتادن است. این جهش به سطح بالاتری از تنوع، سرعت و پیچیدگی است که خود مستلزم جهش به طرف شکل‌های عالی‌تر و پیشرفته‌تر یکپارچه‌سازی است. این نیز به نوبه خود به سطوح بسیار عالی‌تری از پردازش دانایی نیاز دارد. به طور کلی الگوی جدید تولید که از اقتصاد فوق نمادین نشأت می‌گیرد، آشکارا متفاوت است. این الگو که بر بینش سراسری یا یکپارچه استوار است، تولید را هر چه بیشتر همزمان و ترکیب‌شده تلقی می‌کند. اجزای فرآیند هیچ یک به تنهایی تمامیت ندارند و نمی‌توانند از یکدیگر جدا شوند. در واقع ما امروزه کشف می‌کنیم که تولید نه در کارخانه آغاز می‌شود و نه در آن به پایان می‌رسد. لذا آخرین الگوهای تولید اقتصادی، فرآیند تولید را در دو جهت مخالف (یعنی بعد و قبل از تولید) بسط می‌دهند. به گونه‌ای که در جهت مراحل پس از تولید به خدمات بعدی با پشتیبانی محصول فروخته شده می‌توان رسید. به همین سان الگوهای تولید اقتصادی می‌توانند در جهت عکس این تعریف، تولید را آنقدر بسط دهند که کارکردهایی چون آموزش کارکنان و تدارک خدماتی مانند مهد کودک را نیز در برگیرد. خلاصه اینکه تولید به عنوان فرآیندی بمراتب فراگیرتر از آنچه اقتصاددانان و نظریه‌پردازان اقتصادهای کم فرهنگ تصور می‌کردند، معنی و مفهوم تازه‌ای یافته است. و از امروز به بعد، در هر مرحله‌ای، این دانایی و نمادهای آن هستند که به جای کار ارزان و مواد خام، ارزش افزوده را در بر می‌گیرد و بر آن می‌افزاید. برای این کار تعریفی مجدد و عمیق از منابع ارزش افزوده بسیار مهم است که عوارض بسیاری را در پی دارد. زیرا هم پیش‌فرض‌های طرفداران بازار آزاد و هم پیش‌فرض‌های مارکسیستی و هم درشت‌ماتریالیستی را که باعث پیدایش هر دو شد، در هم می‌شکند.

فصل ششم: تصادم سوسیالیسم با آینده

مرگ شگرف سوسیالیسم دولتی در اروپای شرقی و درد و عذاب‌های خونبارش از بخارست تا باکو و پکن تصادفی رخ نداد. سوسیالیسم با آینده تصادم کرد. ظهور کامپیوتر و رسانه‌های جدید ارتباطی در اواسط قرن بیستم، سلطه ذهنی شوروی را بر کشورهای که تحت حاکمیت یا اسارت آن بودند، در هم شکست. زیرا روابط اجتماعی تولید سوسیالیستی بهره‌گرفتن از نظام جدید ثروت را که بر کامپیوتر و ارتباطات، و فراتر از همه اطلاعات باز مبتنی است، برای کشورهای سوسیالیستی غیرممکن می‌ساخت. در واقع علت شکست اصلی تجربه عظیم سوسیالیسم دولتی در نظریات منسوخش در مورد دانایی



نهفته است. حال آنکه امروزه کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته، حتی با همه «تناقض‌های» ظاهری حل نشده‌شان، از لحاظ اقتصادی بی‌اندازه از بقیه جهان جلو افتاده‌اند.

۱-۶- ماشین ماقبل سیبرنتیک

سوسیالیسم دولتی بجز چند استثنایی جزئی؛ نه تنها به رفاه و تنعم، برابری و آزادی راهی نبرد، بلکه به نظام سیاسی تک حزبی، دیوانسالاری عظیم، پلیس مخفی ظالم، کنترل دولتی رسانه‌ها، پنهانکاری و سرکوب آزادی روشنفکری و هنری انجامید. در واقع در پشت هر یک از این عناصر، با تک‌فرض منسوخی درباره دانایی روبرو می‌شویم، یعنی این باور نخوت‌بار که کسانی که فرماندهی را در دست دارند - خواه حزب و دولت - باید تعیین کنند که دیگران چه چیزی را باید بدانند. این ویژگی عام کشورهای دارای سوسیالیسم، که حماقت اقتصادی را تضمین می‌کند و از مفهوم ماشین ماقبل سیبرنتیک مشتق شده بود، هم در مورد جامعه و هم در مورد خود زندگی مصداق داشت. ماشین‌های موج دومی در بیشتر قسمت‌ها بدون هیچ بازخوردی کار می‌کردند. به عکس ماشین‌های موج سومی هوشمندند و حسگرهایی دارند که اطلاعات را از محیط جذب و تغییرات را شناسایی می‌کنند و عملیات ماشین را با این تغییرات منطبق می‌سازند. این ماشین‌ها، خود-تنظیم‌کننده‌اند. این تفاوت تکنولوژیکی بنیادی است. اما نظریه پردازان مارکسیست به گذشته موج دومی چسبیده بودند. از دید سوسیالیست‌های مارکسی، مبارزه طبقاتی حالت «لوکوموتیو تاریخ» را داشت و یکی از وظایف مهم آن نیز دست یافتن به «ماشین دولتی» بود. از نظر آنها، خود جامعه را که مثل ماشین بود، می‌شد از قبل تنظیم کرد تا وفور و آزادی تولید کند. این رویکرد انقباضی نسبت به دانایی، راه توسعه اقتصادی را، حتی بر اقتصادهایی که در سطح پایینی از تمدن دودکشی قرار داشتند، بست. این رویکرد با اصول لازم برای پیشرفت اقتصادی در عصر کامپیوتر به شدت مخالف است.

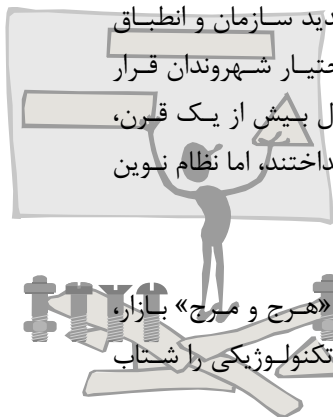
۲-۶- معمای مالکیت

نظام موج سومی تولید ثروت که اکنون در حال گسترش است، سه رکن ایمان سوسیالیستی، یعنی مالکیت، تمرکز و سخت‌افزار را نیز به مبارزه می‌طلبد. ابتدا مسئله مالکیت را در نظر بگیرید. سوسیالیسم از همان آغاز نتوانست به وعده‌های خود برای بهبود ریشه‌های شرایط مادی زندگی انسان جامعه عمل بپوشاند و پس از انقلاب، سطح زندگی در اتحاد جماهیر شوروی پایین آمد.

درست است که امروزه اقتصاد جهانی به طور روزافزونی دارد، آزادسازی می‌شود و بی‌چون و چرا مورد استقبال شرکت‌های بزرگ چندملیتی قرار گرفته، خودش بی‌ثبات است؛ همچنین متأسفانه درست است که آزادسازی اقتصادی همیشه منجر به تراوش خودبه‌خودی سود و مزایا به سمت فقرا نخواهد شد؛ ولی شواهد مسلمی ثابت می‌کند که موسسات تحت مالکیت دولت با کارکنان خود بدرفتاری می‌کنند، هوا را آلوده می‌سازند، و حداقل به همان اندازه بخش خصوصی از مردم سوءاستفاده می‌کنند. اما بدتر و طعنه‌آمیزتر از همه این است که موسسات ملی شده به جای پیشگامی در پیشرفت تکنولوژیکی که وعده می‌دادند، طبق یک قاعده عام، تقریباً همگی به طرز یکسان ارتجاعی هستند. از همه اداری‌ترند، به تجدید سازمان و انطباق خود با نیازهای متغییر مشتری کوچکترین علاقه‌ای ندارند، بیش از همه می‌ترسند اطلاعاتی را در اختیار شهروندان قرار دهند، و آخرین واحدهایی هستند که تکنولوژی پیشرفته را جذب می‌کنند. لذا علی‌رغم آنکه در طول بیش از یک قرن، سوسیالیست‌ها و مدافعان سرمایه‌داری بر سر مالکیت دولتی در برابر خصوصی؛ جنگ‌های تلخی برافراختند، اما نظام نوین تولید ثروت، بحث و جدل‌های آنها را منسوخ کرد.

۳-۶- چند تا پیچ مخصوص «چپ‌دستان»؟

دومین رکن نظریه سوسیالیستی، برنامه‌ریزی مرکزی بود. به جای سپردن زمام اقتصاد به «هرج و مرج» بازار، برنامه‌ریزی هوشمندانه بالا و پایین می‌توانست منابع را در بخش‌های کلیدی متراکم سازد و توسعه تکنولوژیکی را شتاب





بخشد. اما برنامه‌ریزی مرکزی به دانایی متکی بود و بقول برخی اقتصاددانان، «مشکل محاسبه» را باید نقطه آسیب‌پذیر سوسیالیسم دانست. برای مثال فلان کارخانه در ایرکوتسک باید چند جفت کفش و با چه اندازه‌هایی تولید کند؟ چند پیچ مخصوص چپ‌دستان و یا چه نوع کاغذی باید ساخته شود؟ و...؟ پاسخ دادن به چنین پرسش‌هایی حتی در ساده‌ترین اقتصاد دودکشی مستلزم حجمی از اطلاعات و دانش است که برنامه‌ریزان مرکزی در هیچ شرایطی نمی‌توانند آن را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل کنند. دانایی، اطلاعات و ارتباطات مورد نیاز برای روش‌های نوین تولید ثروت، کاملاً دور از دسترس اقتصادهای دارای برنامه‌ریزی متمرکز است. به این تربیت ظهور اقتصاد فوق نمادین با دومین شالوده بنیادگرایانه سوسیالیسم، تصادم می‌کند.

۴-۶- زباله‌دان تاریخ

سومین رکن در حال فروپاشی سوسیالیسم، تاکید غرورآمیزش بر سخت‌افزار، یعنی تمرکز کامل بر صنایع دودکشی و تحقیر کشاورزی و کار فکری بود. در نظر مارکسیست‌ها سخت‌افزار همیشه مهم‌تر از نرم‌افزار بوده است. انقلاب کامپیوتری اکنون به ما می‌آموزد که عکس این قضیه صادق است و حتی باید گفت این دانایی است که محرک اقتصاد است، نه آن که اقتصاد محرک دانایی باشد. خلاصه اینکه اقتصاد موج سومی که ماده خام اولیه‌اش در واقع نرم و ناملموس است، وقتی که ظهور کرد، متوجه شد سوسیالیسم جهانی اصلاً برای انطباق با آن آمادگی ندارد. تصادم سوسیالیسم با آینده، مصیبت‌بار بود.

فصل هفتم: برخورد جناح‌های انتخاباتی

فهرست مشکلاتی که جامعه ما با آن مواجه است، تمامی ندارد. در نتیجه موج ناخشنودی و فشار برای تغییرات بنیادین فضا را انباشته است. در پاسخ به این فشارها، هزاران طرح ارائه می‌شود که همگی مدعی‌اند اساسی یا بنیادین یا حتی انقلابی هستند. ولی آنها خود بر مشکلات دامن زده و این احساس عجز و یاس را دامن می‌زنند که هیچ چیز فایده‌ای ندارد و موثر نیست. این احساس که برای هر نظام دموکراسی خطرناک است، نیاز شدید به وجود «مرد سوار بر اسب سفید» ضرب‌المثل‌ها را هر چه بیشتر دامن می‌زند. زیرا اگر متهور و خلاق نباشیم، چه بسا که ما نیز خود را در زباله‌دان تاریخ بیابیم. رسانه‌ها، سیاست آمریکا را به صورت مبارزه و رقابت مداوم گلاادیاتوری میان دو حزب سیاسی نمایش می‌دهند. ولی آمریکاییان روز به روز از رسانه‌ها و سیاستمداران گریزان‌تر، ملول‌تر و خشمگین‌تر می‌شوند. سیاست حزبی در نظر بسیاری از مردم نوعی سایه‌بازی ریاکارانه، پرهزینه و ملامال از فساد است. مردم مدام می‌پرسند: مگر فرقی هم می‌کند که چه کسی برنده شود؟ پاسخ این است که: آری - اما نه به دلایلی که معمولاً برای ما برمی‌شمرند. در سال ۱۹۸۰ در کتاب موج سوم نوشتیم: ... مهم‌ترین تحول سیاسی عصر ما تحولی است که در میان دو اردوی اصلی زمانه رخ داده است. این دو اردو یکی متعلق به تمدن موج دومی و دیگری متعلق به تمدن موج سوم است. یکی مصرانه هم‌خویش را مصروف حفظ نهادهای اصلی جامعه انبوه صنعتی - یعنی خانواده هسته‌ای؛ آموزش و پرورش انبوه؛ شرکت‌های معظم؛ اتحادیه‌های صنفی انبوه، دولت ملی متمرکز و سیاست دولت شبه نماینده مردم نموده است. دیگری واقف است که مسائل فوری و حیاتی امروز را - از انرژی و جنگ و فقر گرفته تا تباهی زیست‌محیطی و نابودی روابط خانوادگی - دیگر نمی‌توان در چارچوب تمدن صنعتی حل کرد. مرزهای میان این دو اردو هنوز کاملاً مشخص نشده است. اغلب ما به عنوان فرد، بین این دو اردو قسمت شده‌ایم و هر پایمان در یکی از آن دو قرار دارد. مسائل و امور هنوز تیره و مبهم هستند و با یکدیگر بی‌ارتباط می‌نمایند. مضافاً که هر اردو از گروه‌ها و دسته‌های بسیاری ترکیب شده است که دنبال منافع شخصی ناشناخته خویشند، بی‌آنکه از بینشی فراگیر برخوردار باشند. فضایل اخلاقی منحصر به هیچ یک از این دو اردو نیست و در هر یک جمعی از مردمان آبرومند و محترم صف‌آرایی کرده‌اند. معذک تفاوت‌های میان این دو شکل سیاسی زیرسطحی، ابعادی عظیم دارد.



۱-۷- تبلیغ برای گذشته

نظر به اینکه بخش اعظم مطبوعات ما را در واقع تعارض «سیاستمداری عادتی» بین گروه‌های مختلف موج دومی بر سر غنایم نظام قدیم تشکیل می‌دهد، به همین دلیل مردم حتی امروزه از اهمیت حیاتی این شکاف آگاه نیستند. این گروه‌های موج دومی به رغم تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهایشان فوراً علیه ابتکارات موج سوم متحد و یکپارچه می‌شوند. چنانچه برای مثال در اینجا مسئله این نیست که آیا دولت باید به ایجاد شبکه‌های دیجیتالی کمک کند و یا تسهیلات مالی بدهد یا نه، بلکه مسئله عدم تعادل بین نیروهای موج دومی و موج سوم است. به عبارت دیگر به خاطر همین عدم تعادل‌ها است که افرادی مانند آل‌گور - معاون رئیس جمهوری - که گوشه چشمی به موج سوم دارد، به رغم تلاش‌هایش نتوانسته حکومتی منطبق با خطوط «موج سوم» بسازد و یا...

دیوانسالاری متمرکز نمونه کامل تشکیلات در جوامع موج دومی است. در حالی که شرکت‌های پیشرفته در اثر فشار رقابت‌ها به شدت سعی دارند، قیود اداری را بردارند و قالب‌ها و اشکال موج سومی برای مدیریت بسازند، لیکن موسسات دولتی - که اتحادیه‌های خدمات کشوری موج دومی سد راه آنان است - سعی کرده‌اند تا می‌توانند بی‌هیچ اصلاح و بازسازی به همان صورت سابق بمانند و در یک کلام، ساختارهای موج دومی خود را حفظ نمایند. از طرف دیگر نخبگان موج دومی و میلیون‌ها آمریکایی فقیر یا متوسط نیز در برابر گذار به موج سوم مقاومت می‌کنند. ترس موجه و بجای آنان این است که در این فرآیند ممکن است ثروت و قدرت یا شغلشان را از دست داده و در سراشیب اقتصادی و اجتماعی، به سطوح پایین‌تری بلغزند. برای درک لختی گسترده قدرت نیروهای موج دومی آمریکا نیز می‌توان به فراسوی صنایع عضله‌بنیاد کهنه و کارگران و اتحادیه‌های آنان نگریست. امروزه عناصر وال استریت و یا روشنفکران و دانشگاهیان که غالباً اجیر یا مواجب‌بگیر بنیادها و اتحادیه‌های تجاری و دلالتان سیاسی موج دومی هستند، شعارهایی از این نظیر سر داده‌اند که صنایع خدماتی اطلاعات‌بر غیرمولد هستند یا کارکنان بخش خدمات محکومند که همبرگر بپزند و ...

با این قدرت آتشی که دو حزب سیاسی آمریکا را زیر ضربات تهاجم خویش گرفته است، تعجبی ندارد که این احزاب نیز منعکس‌کننده تفکر موج دومی باشند. اتکای دموکرات‌ها بر راه‌حل‌های اداری و تمرکزگرایی برای مشکلاتی نظیر بحران بیمه بهداشتی، مستقیماً برگرفته از تئوری‌های موج دومی در مورد کارایی است. دموکرات‌ها به رغم وجود گهگاهی سیاستمدارانی نظیر آل‌گور چنان مدیون و رهین حضور موج دومی خویش در صنایع، اتحادیه‌ها و خدمات کشوری باقی مانده‌اند که به عنوان حزب در مواجهه با قرن بیست و یکم به فلج همه‌جانبه دچار شده‌اند.

جمهوری خواهان نیز اگر چه اصولاً به هنگام تقاضا برای رفع محدودیت‌های دولتی در مقیاس گسترده (زیرا کسب و کارها برای بقاء در رقابت جهانی به تمام انعطاف‌های ممکن نیازمند هستند) و یا وقتی که ما را برای کسب حداکثر مزایای پویایی و خلاقیت‌های ممکن در اقتصاد بازار تحت فشار می‌گذرانند؛ حق دارند، اما باید گفت آنان نیز کماکان اسیر اقتصاد موج دومی باقی مانده‌اند. زیرا برای مثال حتی اقتصاددانان طرفدار بازار نیز - که جمهوری خواهان به آنان اتکاء دارند - هنوز نتوانسته‌اند نقش جدید و پایان‌ناپذیر دانایی را بپذیرند. جمهوری خواهان هنوز مدیون بعضی از هیولاهای بدرنخور شرکتی گذشته موج دومی، کانون‌های بازرگانی، گروه‌های فشار و میزگردهای سیاست‌گذاری‌شان هستند. از اینها گذشته جمهوری خواهان مایلند بی‌نظمی‌های عظیم اجتماعی بالقوه‌ای را که به احتمال زیاد ناشی از تحولات عظیمی چون موج سوم است، دست کم بگیرند. نظام بازار آزاد و نظام تراوشی که هر دو با تعصبات خشک آمیخته است، پاسخ‌های مناسبی در برابر موج سوم نیستند. حزبی که با آینده مواجه است باید نسبت به مشکلات آینده هشدار دهد و تحولات و تغییرات پیگیرانه‌ای ارائه کند. اما این کار دشوار و نامأجوری است اگر از احزاب سیاسی بخواهیم که به چیزی غیر از انتخابات بعدی بیندیشند. در عوض هر دو حزب مشغول تزریق افکار حسرت‌زا و نوستالژی خود به درون رگ‌های رأی‌دهندگان‌شان هستند. جناح مذهبی حزب جمهوری خواه



که در صدد رجعت به حقایق سنتی است، لیبرال‌ها، اومانیست‌ها و دموکرات‌ها را به خاطر «سقوط اخلاق» به باد سرزنش می‌گیرد. این جناح نمی‌تواند دریابد که بحران کنونی در نظام ارزش‌های ما بازتاب بحران کلی و عمومی‌تر تمدن موج دومی است و این خیزش هم به آمریکا محدود و منحصر نیست.

اغلب زعمای آمریکا به جای آنکه از خود بپرسند چگونه یک آمریکای موج سومی آبرومند و پایبند اخلاق و دموکرات بسازند، فقط بر رجعت به گذشته ایدئال اصرار می‌ورزند و در واقع خواهان انبوه‌سازی مجدد آمریکا هستند. تفاوت دیگر بین دو حزب در این است که نوستالژی-برانگیزان حزب دموکرات هم خود را بر حوزه‌های انتخاباتی اصلی مصروف و متمرکز کرده‌اند، اما همتاهای آنان در حزب جمهوری خواه ترجیح می‌دهند جزو اقلیت پر حرارت حزب باشند و این فرصت کافی در اختیار مرکزیت حزب جمهوری خواه قرار می‌دهد که بتواند دربرگیرنده و پذیرای تحولات باشد و آینده را از آن خود کند. لی‌ات واتر که در سال ۱۹۸۰ یکی از مشاوران سیاسی برجسته ریگان بود، پیش از مرگش در سال ۱۹۸۹ به ما گفت که هیچ یک از دو حزب تصویر مثبتی از آینده در ذهن ندارند و به همین خاطر است که همه تلاش‌ها ناموفق مانده است و آمریکا به خاطر نزدیک‌بینی دو حزب ما ضعیف‌تر و بدبخت‌تر شده است.

۷-۲- جناح انتخاباتی آینده

نیروهای موج دومی هر اندازه هم که امروز قدرتمند به نظر می‌رسند، آینده‌شان رو به افول است. امروز دنیا در حال تغییر است و اکثریت قاطع آمریکاییان نه زارع هستند و نه کارگر کارخانه. در عوض به نوعی در یکی از مشاغل مربوط به دانایی و وظیفه‌ای بر عهده دارند. تند رشدترین و مهم‌ترین صنایع آمریکا اطلاعات‌بر هستند و آنچه در بخش موج سومی جای می‌گیرد به مراتب فراتر از بنگاه‌های کامپیوتری و الکترونیکی بلندپرواز و موسسات نوحاسته تکنولوژی زیستی است. در یک کلام بخش موج سومی شامل تمام صنایعی است که به جای کار عضلانی بر کار فکری مبتنی است. افرادی که به این کار اشتغال دارند بزودی جناح انتخاباتی حاکم در سیاست آمریکا خواهند بود. برخلاف توده‌های دوران صنعتی، جناح انتخاباتی نوحاسته به شدت متنوع و انبوه‌زدایی شده و مرکب از افرادی است که بر تفاوت‌هایشان ارج می‌نهند و چون همین ناهمگونی است که به فقدان آگاهی سیاسی کمک می‌کند، اتحاد و انسجام آن به مراتب از توده‌های گذشته دشوارتر است. به این جهت جناح انتخاباتی موج سومی باید کمیته‌های مشورتی و ایدئولوژی سیاسی خود را توسعه دهد. اما مسائل مهمی است که این جناح جدید می‌تواند در موردشان توافق حاصل کند. قبل از هم مسئله رهایی اهمیت دارد. رهایی از تمام قوانین و مقررات، مالیات‌ها و عوارضی که به منظور تامین منافع اربابان صنایع دودکشی و دیوانسالاران گذشته وضع شده است. بدون شک این قرار و مدارها در دورانی که صنایع موج دومی قلب اقتصاد آمریکا به شمار می‌آیند، معقول و موجه می‌نموند، ولی اکنون مانع از توسعه موج سوم است. اما تغییر چنین قوانین و مقرراتی به معنی پیروزی در یک مبارزه شدید سیاسی با بنگاه‌های موج دومی است که از این قوانین و مقررات منتفع می‌شوند. شرکت‌های موج سومی ویژگی‌های خاصی مانند جوان ماندن - از نظر سن شرکت و نیروی کار - یکان‌های کوچک کاری، سرمایه‌گذاری زیاد در زمینه تحقیق و توسعه، کارآموزی، آموزش و پرورش و منابع انسانی به منظور نوآوری، رقابت جویی بی‌امان و کوتاه‌سازی چرخه‌های تولید، چرخش سریع ابزارها و افرادها و عملیات اداری و غیره دارند. دارایی‌های کلیدی این بنگاه‌ها نمادهایی است که در کاسه سر افرادشان جای دارد. آیا باید از این بنگاه‌ها و صنایع توقع داشت که بازی را طبق مقرراتی انجام دهند که در حق آنان دقیقاً به خاطر ویژگی‌های موج سومی‌شان، ظلم و اجحاف روا می‌دارد؟ آیا چنین توقعی دست و بال آمریکا را از پشت نمی‌بندد؟ قسمت عمده بخش موج سومی به تامین خدمات خیره‌کننده‌ای اشتغال دارد که روز به روز در تغییرند. به جای انتقاد از ظهور و اعتلای بخش خدمات و حمله مداوم به آن تحت عنوان منبع بهره‌وری، دستمزد و کارآیی اندک، آیا بهتر نیست آن را حمایت کرد و توسعه‌اش



بخشید. آمریکا برای بهبود کیفیت زندگی مردمش، به سطح بیشتری از اشتغال در زمینه خدمات نیاز دارد نه کمتر. خطمشی اقتصادی موج سومی نباید درصدد جدا کردن برنده و بازنده بلکه باید درصدد حذف موانع توسعه و تخصصی‌سازی و خدماتی باشد که زندگی در آمریکا را کم‌فشارتر می‌سازند و از جنبه‌های غیربشری و یأس‌آور آن می‌کاهند. اما تاکنون هیچ یک از احزاب سیاسی به این شیوه تفکر نپرداخته است. جناح انتخاباتی موج سومی به رغم این کنده سیاسی روز به روز قدرت بیشتری می‌گیرد و خود را هر چه بیشتر در خارج از محدوده احزاب سیاسی متعارف عرضه و معرفی می‌کند. نیروهای موج سومی در آمریکا هنوز باید برای کسب نفوذ و رأی بکوشند. هر یک از احزاب سیاسی که این نفوذ و رأی را در اختیار آنان بگذارد بر آینده آمریکا حکومت خواهد کرد. فقط با تحقق این امر است که از ویرانه‌های قرن بیستم، آمریکایی کاملاً متفاوت سر بر خواهد آورد.

فصل هشتم: اصول برنامه موج سومی

سیاست‌گذاران و سیاستمداران و شهروندان فعال سیاسی امروز اگر به راستی می‌خواهند بدانند که چه می‌کنند، باید خود را از مهارتی مقدماتی برخوردار سازند و آن هم چیزی نیست جز تشخیص وجوه افتراق بین پیشنهادهایی که به منظور زنده نگه داشتن نظام محتضر و در حال نزاع موج دومی طرح می‌شوند، با پیشنهادهایی که هدف از نشر و اشاعه آنها تسهیل‌گذار ما به تمدن موج سومی است. در سطور آتی راه‌هایی برای تشخیص و افتراق این پیشنهادهای ارائه شده است.

۸-۱- آیا به کارخانه شبیه است؟

کارخانه به صورت نماد اصلی جامعه صنعتی درآمده و در واقع الگویی برای اغلب نهادهای موج دومی شده است. کارخانه مظهر اصولی نظیر استانداردسازی، بیشینه‌سازی، تمرکز و تشریفات اداری است. اما امروزه شکل آشنای کارخانه در گذشته محو شده و تولید موج سومی در اماکنی صورت می‌گیرد که کوچکترین شباهتی به کارخانه ندارند. در واقع بخش اعظمی از تولید موج سومی در خانه، دفتر کار، اتومبیل و هواپیما انجام می‌شود.

۸-۲- آیا جامعه را انبوه‌زده می‌کند؟

در اقتصاد عضله‌بنیاد سابق، گردانندگان کارخانه‌ها برای خطوط مونتاژشان خیل‌های عظیم کارگران کوکی و قابل تعویض را ترجیح می‌دادند که سرشان به کار خودشان باشد. به این ترتیب چون تولید انبوه، توزیع انبوه، آموزش و پرورش انبوه، رسانه‌های انبوه و سرگرمی‌های انبوه در سراسر جامعه اشاعه یافت، موج دوم «توده‌های انبوه» را نیز ایجاد کرد. اما بر عکس نظام‌های اقتصادی موج سومی نیازمند و متمایل به کارگرانی است که از بیخ و بن متفاوت باشند، یعنی کارگرانی که فکر می‌کنند، سؤال می‌کنند، مبتکر می‌باشند، از خطر کردن در تولید استقبال می‌کنند و به راحتی قابل تعویض نمی‌باشند. بهتر بگوییم، نظام اقتصادی موج سومی از فردیت حمایت می‌کند که لزوماً به معنی فردگرایی نیست. اقتصاد جدید مغزبنیاد متمایل به ایجاد تنوع اجتماعی است. تولید سفارشی و کامپیوتری شده، شیوه‌های متنوع زندگی را امکان‌پذیر می‌سازد. اما تنوع فقط در کالاها خلاصه نمی‌شود، بلکه مسئله به مراتب مهم‌تر این است که موج سوم، فرهنگ و ارزش‌ها و اخلاقیات را نیز انبوه‌زدایی می‌کند. موج دومی‌ها می‌خواهند جامعه انبوه را حفظ یا احیاء کنند، در حالی که موج سومی‌ها می‌خواهند راه‌هایی بیابند که انبوه‌زدایی را برای ما مثمرتر سازند.

۸-۳- چند تخم‌مرغ در یک سبد؟

قدرت متمرکز در رأس سازمان از شیوه‌های کلاسیک موج دومی برای حل مشکلات بوده و هست. اما هر چند که تمرکز گاهی لازم است، ولی تمرکز بیش از حد و نامتعادل امروز باعث می‌شود که همه تخم‌مرغ‌های تصمیم‌گیری در یک سبد ریخته شوند و نتیجه آن تراکم بیش از حد تصمیمات باشد. به همین دلیل است که امروزه کنگره و کاخ سفید در واشنگتن با یکدیگر به مسابقه پرداخته و سعی دارند درباره مسائل پیچیده و بسیار متغییری که درباره آنها خیلی خیلی کم می‌دانند،





تصمیمات عدیده اتخاذ کنند. بر عکس سازمان‌های موج سوم تا جایی که می‌توانند تصمیم‌گیری را از بالا به پایین و به حاشیه منتقل می‌سازند. شرکت‌ها می‌کوشند دامنه اختیارات کارکنانشان را وسعت دهند. البته این کار نه ناشی از نوع دوستی بلکه به خاطر آن است که مردمی که در قاعده هرم زندگی می‌کنند در مقایسه با کله‌گنده‌های رأس هرم، غالباً اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری دارند و عموماً در مقابل بحران‌ها و فرصت‌ها واکنش‌های سریع‌تری نشان می‌دهند. چیدن تخم‌مرغ‌ها در چند سبد، ایده جدیدی نیست اما مورد نفرت موج دومی‌ها است.

۴-۸- آیا عمودی است یا عملی است؟

سازمان‌های موج دومی به مرور زمان کارکردهای بیشتر و بیشتری را روی هم انباشته می‌کنند و فربه‌تر می‌شوند. سازمان‌های موج سوم برای اینکه لاغرتر بمانند، به جای افزایش کارکردها، آنها را یا کم می‌کنند و یا از طریق قراردادهای فرعی به دیگران وا می‌گذارند. در نتیجه وقتی که عصر یخبندان فرا برسد، آنها دایناسورها (سازمان‌های فاقد کارایی) را سریعاً پشت سر می‌گذارند. برای سازمان‌های موج دومی فائق آمدن بر وسوسه تلفیق عمودی بسیار دشوار است. برعکس شرکت‌های موج سوم تا بتوانند وظایفشان را از طریق مقاطعه به دیگران واگذار می‌کنند که غالباً شرکت‌های کوچک‌تر و تخصصی‌تر و برخوردار از تکنولوژی پیشرفته و حتی افرادی هستند که می‌توانند کار را سریع‌تر و بهتر و ارزان‌تر انجام دهند. بدین ترتیب شرکت آگاهانه محدود و از درون خالی می‌شود، کارکنانش به حداقل کاهش می‌یابند، فعالیت‌هایش در نقاط مختلف انجام می‌شود، و خود سازمان به چیزی تبدیل می‌شود که ویلیامسن از دانشگاه برکلی آن را «شبکه پیچیده قراردادها» نامیده است. هایدی تافلر نیز در اینجا به اهمیت سازگاری اشاره داشته و عنوان کرده اگر بنا است بخش خصوصی و بخش دولتی یکدیگر را از بین نبرند، باید در شیوه سازماندهی آنها نوعی سازگاری و انطباق وجود داشته باشد. چنانچه اگر قصد دارید سیاست و برنامه‌ای را ارزیابی کنید، لازم است بپرسید مجری آن چه کسانی خواهند بود: مدافعان سازمان‌های عمودی یا مدافعان سازمان‌های عملی؟ پاسخ این سؤال سرخی به دست می‌دهد و مشخص می‌کند که آیا این برنامه یا سیاست باعث می‌شود گذشته فاقد کارایی طولانی‌تر شود یا به آغاز شدن آینده کمک می‌کند.

۵-۸- آیا به خانه اختیار تفویض می‌کند؟

پیش از انقلاب صنعتی، خانواده گسترده بود و زندگی بر حول محور خانه می‌چرخید. خانه جایی بود که کار در آن انجام می‌گرفت و از بیماران مراقبت می‌کردند و بچه‌ها تربیت می‌شدند. خانه کانون سرگرمی خانواده بود که از سالخوردگان مراقبت می‌شد. در جوامع اولی خانواده بزرگ و گسترده مرکز کل اجتماع بود. اما انقلاب صنعتی خانواده را از بسیاری از کارکردهایش محروم کرد. آنچه باقی ماند خانواده هسته‌ای بود که عامل قوام و بقایش، به جای آنکه کارکرد اعضای خانواده به عنوان یک واحد باشد، پیوندهای عاطفی بود که به آسانی قابل گسستن است. اما موج سوم مجدداً اختیار را به خانواده و خانه اعاده می‌کند و بسیاری از کارکردهای از دست‌رفته که زمانی وجود خانواده را برای جامعه بسیار مهم می‌ساخت، احیاء می‌نماید. امروزه با استفاده از کامپیوتر، فکس و سایر تکنولوژی‌های موج سومی بخشی از کارها - حتی آموزش و پرورش فرزندان و یا بسیاری از کارکردهای پزشکی مانند اندازه‌گیری فشار خون و غیره - در خانه‌ها انجام می‌پذیرد. همه اینها حکایت از خانه‌هایی قدرتمندتر و نقشی مهم‌تر برای خانواده‌ها - اعم از خانواده‌هایی بسیار متنوع بعضی هسته‌ای و بعضی گسترده، بعضی چندنسلی و بعضی مرکب از همسران رجوع کرده، بعضی بزرگ و بعضی کوچک یا بدون بچه، و بعضی که بچه‌دار شدن را به تعویق انداخته‌اند - دارد. این تنوع ساختار خانواده منعکس‌کننده تنوعی است که به دنبال انبوه‌زدایی شدن جامعه انبوه موج دومی، در اقتصاد و فرهنگ خواهیم دید.





اگر می‌خواهیم خانواده را تقویت و خانه را دوباره به نهادی مرکزی و مهم تبدیل سازیم؛ باید مسائل فرعی و جانبی را فراموش کنیم؛ تنوع را بپذیریم؛ وظایف مهم را به خانواده بازگردانیم و مطمئن شویم که بزرگ خانواده بر کوچک‌ترین امور هم نظارت دارد.

معمولاً آینده قبل از همه جا در آمریکا رخ می‌دهد. اگر از سقوط و ورشکستگی نهادهای قدیمی‌مان در رنجیم، ولی در عوض پیشگام تمدنی جدید هستیم که مفهوم آن زندگی توأم با عدم قطعیت شدید و ناپایداری است؛ باید منتظر عدم توازن‌ها و ناراحتی‌ها و نابسامانی‌ها باشیم؛ زیرا هیچ کس به طور کامل و درست از حقیقت مقصد یا حتی ماهیت مقصد آگاهی ندارد. باید راه خودمان را پیدا کنیم. ولی همچنان که به سوی آینده حرکت می‌کنیم، باید سعی داشته باشیم کسی را جا نگذاریم. چند معیاری که برشمردیم به ما کمک می‌کند تا سیاست‌های ریشه‌دار موج دومی گذشته را از خط‌مشی‌هایی که راه ما را به سوی آینده موج سوم می‌سازد، جدا کنیم. اما هر فهرستی که از معیارها تهیه شود، خطرش در آن است که بعضی‌ها ممکن است وسوسه شوند همان معیارها را مو به مو و ماشین‌وار و حتی با تعصب به کار گیرند، که این درست همان نقض غرض به تمام معنا است. بردباری در مقابل اشتباه و تضاد، و مهم‌تر از همه تنوع، که آمیخته به چاشنی شوخ‌طبعی و اعتدال باشد، از ملزومات حیاتی سفر شگفت‌انگیز به هزاره بعدی است. باید برای هیجان‌انگیزترین سفر تاریخ حاضر شویم.

فصل نهم: دموکراسی قرن بیست و یکم

۹-۱- به نخستین بنیادگذاران

تافلرها طی نامه‌ای تخیلی با ابزار احساسات به ۵۵ نفری که در تابستان سوزان فیلادلفیا سند حیرت‌انگیز قانون اساسی ایالات متحد را سال ۱۷۸۷ تدوین کردند، نتیجه می‌گیرند که چه بسا افراد دیگری در بسیاری از کشورها بخواهند چنین ابزار احساسات مشابهی را به نخستین بنیادگذاران خود داشته و از آنها اجازه بخواهند تا نظامی نوین برپا دارند. زیرا کهنگی بسیاری از حکومت‌های امروزی رازی نیست که مختص آمریکا باشد و یا اینکه فقط تافلرها آن را کشف کرده باشند. واقعیت این است که ساختن تمدنی جدید موج سوم بر ویرانه‌های نهادهای قدیمی موج دومی مستلزم طراحی ساختارهای سیاسی تازه و مناسب‌تری است که باید در آن واحد در بسیاری از کشورها انجام گیرد. این پروژه پرزحمت اما لازمی است که چشم‌اندازی گنج‌کننده دارد و یقیناً تکمیل آن چندین دهه به طول خواهد انجامید. چه بسا این امر مستلزم مبارزه‌ای طولانی باشد که طی آن کنگره ایالات متحد آمریکا، مجالس عوام و اعیان انگلیس، نمایندگان فرانسه، بوندستاگ، دیت، وزارتخانه‌های عظیم و موسسات ویژه خدمات کشوری در بسیاری کشورها، قوانین اساسی، سیستم‌های قضایی و خلاصه بسیاری از ابزارهای بدقواره و دست و پاگیر و فاقد کارایی حکومت‌های به اصطلاح منتخب را باید پیاده کرده و از نو ساخت. البته این کشمکش سیاسی فقط در سطح ملی نخواهد بود. طی ماه‌ها و دهه‌هایی که در پیش داریم همه «ماشین‌های قانون‌گذاری جهان» از سازمان ملل متحد گرفته تا انجمن‌های شهری مآلاً با مسائلی فزاینده و نهایتاً شرایطی مقاومت‌ناپذیر مواجه خواهند شد که تجدید ساختمان آنها را ایجاب می‌کند. همه این ساختارها باید از نو دگرگون شوند. زیرا با نیازهای اساساً دگرگون شده جهان مطابقت ندارند. برای ساختن مجدد حکومت‌های کارساز مجبور خواهیم بود قالب‌هایی را که در دوران موج دوم روی هم انباشته بودیم، دور بریزیم. باید درباره زندگی سیاسی بر اساس سه اصل مهم زیر تجدید نظر کنیم. به راستی هم چه بسا که این سه اصل، اصول بنیادین حکومت‌های موج سومی فردا از کار درآیند.



۹-۲- قدرت اقلیت

اولین اصل کفرآمیز حکومت موج سومی «قدرت اقلیت» است. این اصل معتقد است حکومت اکثریت که اصل مهم و مشروعیت بخش دوران موج دوم به شمار می‌رفت، روز به روز بیشتر اعتبار خود را از دست می‌دهد. آنچه به حساب می‌آید، نه اکثریت‌ها بلکه اقلیت‌ها هستند و نظام‌های سیاسی ما باید هر چه بیشتر منعکس کننده این واقعیت باشند. جفرسون که عقاید نسل انقلابی زمان خود را بیان می‌نمود، تاکید داشت که حکومت‌ها باید در مقابل تصمیمات اکثریت تسلیم محض باشند. اما امروزه همانطور که دیدیم، ما نظام صنعتی را پشت سر گذاشته و به سرعت به جامعه‌ای انبوه‌زایی شده، تبدیل می‌شویم. در نتیجه روز به روز مشکل‌تر و غالباً غیرممکن است که بتوان اکثریتی را بسیج کرد و یا حتی ائتلافی را تشکیل داد. به جای جامعه‌ای با قشر بندی پیشرفته که در آن چند جناح اصلی برای تشکیل اکثریت با یکدیگر متحد می‌شوند، ما با جامعه‌ی پیکربندی شده‌ای سر و کار داریم که در آن هزاران گروه اقلیت که اغلبشان موقتی هستند، در هم می‌لولند و آشکال بسیار تازه و گذرایی ایجاد می‌کنند و به ندرت می‌توانند درباره موضوعات اساسی با هم به توافق و اتحاد برسند و اکثریت آراء را به دست آورند. بدین ترتیب است که پیشرفت تمدن موج سومی، مشروعیت بسیاری از حکومت‌های موجود را متزلزل می‌سازد. امروزه طبقه فرودست در کشورهایی که در اثر موج سوم به لرزه درآمده‌اند، الزاماً اکثریت جامعه را تشکیل نمی‌دهند و در بسیاری کشورها به یک اقلیت تبدیل شده‌اند. ما برای بازسازی دموکراسی در قالب‌های موج سومی باید این تصور خطرناک اما دروغین را، که افزایش تنوع در جامعه خودبه‌خود به افزایش تنش و تعارض منجر می‌شود، دور بریزیم. زیرا تحت شرایط اجتماعی مناسب، تنوع، زمینه را برای تمدنی ایمن و باثبات فراهم خواهد ساخت. راه‌حل این مشکلات در خفه کردن مخالفین و یا متهم کردن اقلیت‌ها به خودپرستی نیست. حل این مشکلات فقط در فراهم آوردن نظم و ترتیبی جدید و خلاقانه برای سازگاری با این تکثر و تنوع، و مشروعیت دادن به آن نهفته است. یعنی ایجاد نهادهایی که نسبت به نیازهای متغییر اقلیت‌های در حال تحول و تکثر حساس باشند. از همین روست که باید روش‌های نارسای موج دوم را که در آن دائماً سعی می‌کنیم، اکثریت توهم‌زا را به چنگ آوریم، شدیداً مورد تجدیدنظر قرار دهیم. ما به رویکردهای جدیدی که برای دموکراسی اقلیت‌ها مناسب است، نیاز داریم. روش‌هایی که هدفشان کشف تفاوت‌ها، نه سرپوش گذاردن بر آنها باشد که توسط اکثریت‌های تحمیلی یا کاذب مبتنی بر رأی‌گیری انحصاری، مغلطه و سفسطه یا روش‌های متقلبانة انتخاباتی به دست آمده‌اند. به طور خلاصه لازم است کل نظام به نحوی نوسازی شود که نقش اقلیت‌های پراکنده را تقویت کند و به آنها اجازه دهد که به صورت اکثریت درآیند. برای این کار لازم است در بسیاری از ساختارهای سیاسی تحولات بنیادی صورت گیرد و قبل از همه باید از انگاره دموکراسی، یعنی صندوق رأی شروع کرد. زیرا نظام‌های بازخوران گذشته صنعتی برای جامعه غیرانبوه موج سومی کاملاً نامناسب و ابتدایی هستند. بنابراین باید از رأی‌گیری و نظرخواهی‌ها به شیوه‌ای کاملاً تازه استفاده کرد.

خوشبختانه تکنولوژی‌های موج سومی، راه‌هایی را برای رسیدن به دموکراسی موج سومی فراهم می‌آورند و مسائل اساسی را که بنیادگذاران ایالات متحد در دوپست سال پیش مطرح نظر داشتند، با سیاقی جدید و حیرت‌انگیز مجدداً مطرح می‌سازند. این تکنولوژی‌ها حصول شکل‌ها و قالب‌های نوینی از دموکراسی را که تاکنون غیرعملی می‌نمود، برای ما ممکن می‌سازند.

۹-۳- دموکراسی نیمه مستقیم

دومین پایه نظام‌های سیاسی فردا، اصل «دموکراسی نیمه مستقیم» است. یعنی انتقال از مرحله اتکاء به نمایندگان به مرحله‌ای که در آن خودمان نماینده خودمان باشیم. به عبارتی تلفیق این دو دموکراسی نیمه مستقیم خواهد بود. همانطور



که دیدیم، فروپاشی وفاق عمومی مفهوم نمایندگی را از اعتبار می‌اندازد. از طرفی نماینده منتخب، بدون وجود توافق بین کسانی که به او رأی داده‌اند، واقعاً نمایندگی چه کسی را بر عهده دارد؟ وانگهی قانونگذاران برای تدوین قوانین روز به روز بیشتر به حمایت کارکنان و مشورت با کارشناسان خارج از مجالس مقننه متکی می‌شوند. امروزه برافتادن مکانیزم‌های چانه‌زنی و مذاکره، آشفتگی تصمیم‌گیری، فلج روزافزون نهادهای قانونگذاری در بلندمدت به این معنا است که بسیاری از تصمیمات که اکنون توسط عده قلیلی از شبه نمایندگان انجام می‌شود، ممکن است به تدریج به خود انتخاب‌کنندگان واگذار شود. اگر نمایندگان منتخب ما نتوانند از جانب ما کاری کنند، ما مجبور خواهیم بود که خودمان این کار را انجام دهیم. اگر قوانینی که آنان تدوین می‌کنند، از نیازهای ما فاصله زیادی داشته باشد یا نتوانند پاسخگوی آنها باشد، مجبوریم خود دست به تدوین قوانین بزنیم. اما برای این کار ما به نهادهای تازه و نیز تکنولوژی‌های جدید احتیاج داریم. به طور کلی روش‌های ابداعی مختلفی می‌توان برای ترکیب دموکراسی مستقیم و غیرمستقیم پیدا کرد. البته از جمله ایرادهای اساسی که به این قبیل نوآوری‌ها وارد آمده، عبارت است از اینکه در این نوع دموکراسی چه بسا هیچگونه کنترلی روی عکس‌العمل‌های زودگذر و عاطفی مردم وجود نداشته باشد. البته باید گفت که این مشکل را می‌توان از راه‌های گوناگون کنترل کرد. مثلاً فرصت داد تا غلیان احساسات مردم فرو بنشیند و یا تصمیمات مهمی که از طریق همه‌پرسی اتخاذ شده، قبل از اجرا مجدداً به نظرخواهی عمومی گذارده شود. ایرادهای دیگر را هم می‌توان به همین ترتیب از بین برد. زیرا محدودیت‌های ارتباطاتی گذشته دیگر مانعی در راه اعمال دموکراسی مستقیم به خاطر بعد مسافت ایجاد نمی‌کند. برای اولین بار پیشرفت‌های خیره‌کننده تکنولوژی ارتباطات، امکانات حیرت‌آوری جهت مشارکت‌دادن مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی فراهم کرده است. اما از آنجا که آثار و نتایج این نوع طرح‌ها ناشناخته است، بهتر است که قبل از اجرای آن در جامعه در محدوده کوچکی مورد آزمایش قرار گیرند. اما درباره فلان یا بهمان پیشنهاد هر نظری داشته باشیم، باید بدانیم که ایرادات قدیم به دموکراسی مستقیم درست در زمانی رو به ضعف می‌گذارد که ایرادات به دموکراسی نیمه مستقیم قوت می‌گیرند. دموکراسی نیمه مستقیم که ممکن است برای عده‌ای خطرناک یا حتی عجیب به نظر آید، اصل معتدلی است که می‌تواند در ایجاد نهادهای کارساز و جدید آینده به ما یاری دهد.

۴-۹- توزیع تصمیم‌گیری

باز کردن نظام به روی اقلیت‌ها و دادن نقش مستقیم‌تری به شهروندان در اداره امور، هر دو ضروری است، ولی ما را فقط تا نیمه راه خواهد برد. هدف سومین اصل حیاتی در سیاست فردا از بین بردن موانع تصمیم‌گیری و واگذاری آن به خود افراد ذیصلاح است. این کار که فقط به معنای تغییر و تبدیل رهبران نیست، پادزهری است برای درمان فلج سیاسی که ما آن را «توزیع تصمیم‌گیری» می‌نامیم. به عبارتی امروزه برای حل مشکل تصمیم‌گیری که نتیجه تراکم بیش از حد کار در نهادها است، لازم است مسئولیت تصمیم‌گیری‌ها را ابتدا تقسیم کنیم و بعد مجدداً آنها را طوری تسهیم کنیم که گروه‌های بیشتری در تصمیم‌گیری مشارکت جویند و جایگاه تصمیم‌گیری به اقتضای خود مسائل تعیین شود. ترتیبات سیاسی در حال حاضر بشدت این اصل را نقض می‌کند. زیرا اگرچه مسائل جا به جا شده‌اند، اما قدرت تصمیم‌گیری همچنان بر جای خود باقی است. از این جهت است که بسیاری از تصمیمات هنوز به صورت متمرکز اتخاذ می‌شود، و ساختار نهادهای تصمیم‌گیری در سطح ملی از هر حیث کامل است. در مقابل در سطح فراملی تصمیمات کافی اتخاذ نمی‌شود و ساختارهای موردنیاز به شدت بدوی مانده‌اند. مضافاً برای سطوح خرده‌ملی یعنی مناطق، ایالات، استان‌ها و گروه‌بندی‌های غیرجغرافیایی - تصمیم‌گیری فقط در مواردی معدود امکان‌پذیر است. از نظر سیاسی، در سطح فراملیتی به همان اندازه بدوی و عقب‌مانده هستیم که سیصد سال پیش، در آغاز انقلاب صنعتی، در سطح ملی عقب‌مانده بودیم. با انتقال حق برخی تصمیم‌گیری‌ها از دولت ملی و تفویض آن به بالا (فراملی) نه تنها به حل موثر بسیاری از مشکلات انفجار آمیز زمان کمک می‌کنیم، بلکه از سنگینی بار مرکز

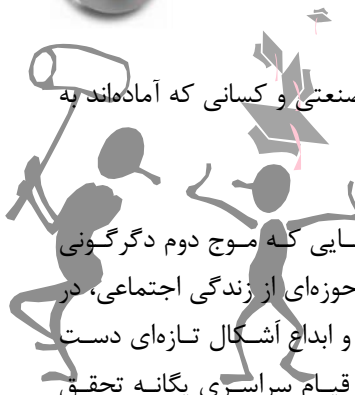


تصمیم‌گیری - یعنی دولت ملی - هم می‌کاهیم. توزیع تصمیم‌گیری امری ضروری است. ولی این فقط نیمی از کار است و به نوبه خود لازم است تا مقدار زیادی از تصمیم‌گیری نیز به سطوح پایین‌تر هم انتقال داده شود. به عبارتی تا زمانی که مقدار قابل توجهی از اختیارات حکومت مرکزی به سایر ارگان‌ها تعویض نشده است، امکان بازگرداندن روحیه مشارکت فعال و نظم و کارآیی مدیریت به دستگاه‌های دولتی وجود ندارد. لذا باید بار تصمیم‌گیری را توزیع کرد و بخش مهمی از آن را به سطوح پایین‌تر انتقال داد. زیرا دولت‌ها با افزایش انفجار آمیز تصمیمات به مرز بحران رانده می‌شوند. مضافاً آنچه ما امروزه شاهد آن هستیم، ظهور پاره‌اقتصادهای بسیار عظیم و به مراتب همبسته ناحیه‌ای در درون اقتصادهای ملی است. در سطح شرکت‌ها نیز نه تنها شاهد تلاش‌هایی در جهت تمرکززدایی داخلی هستیم، بلکه نوعی تمرکززدایی واقعی در مناطق جغرافیایی را نیز مشاهده می‌کنیم. همه اینها تا حدی منعکس‌کننده تحول عظیم جریان اطلاعات در جامعه است. ضمن آنکه برای هیچ جامعه‌ای امکان ندارد فعالیت‌های اقتصادی و ارتباطات و بسیاری از فرآیندهای مهم دیگر را انبوه‌زدایی کند، بی‌آنکه دیر یا زود ناگزیر نشود نظام تصمیم‌گیری دولتی خود را نامتمرکز سازد. همه اینها مستلزم چیزی بیش از تغییرات ظاهری و نمایشی در نهادهای سیاسی موجود است. چنین تحولی مستلزم مبارزه‌ای گسترده بر سر کنترل بودجه، مالیات، زمین، انرژی و سایر منابع است. توزیع تصمیم‌گیری به آسانی امکان‌پذیر نیست ولی در کشورهای به شدت متمرکز یکی پس از دیگری اجتناب‌ناپذیر است.

۵-۹- ازدیاد نخبگان

مفهوم «بار تصمیم‌گیری» برای هر نوع درکی از دموکراسی اهمیت فراوان دارد. برای اینکه جوامع بتوانند کارآیی داشته باشند، به تعداد تصمیمات سیاسی با کیفیتی معین نیاز دارند. در واقع هر جامعه‌ای ساختار تصمیم‌گیری خاص خود را دارد. هر قدر برای اداره جامعه‌ای به تصمیمات بیشتر، متنوع‌تر، مکررتر و پیچیده‌تری نیاز باشد، بار تصمیم‌گیری سیاسی آن جامعه نیز سنگین‌تر خواهد بود و میزان تسهیم این بار اساساً بر سطح دموکراسی در جامعه تاثیر می‌گذارد.

آنچه امروزه تحت عنوان دموکراسی شناخته می‌شود، وقتی ظاهر شد که بار تصمیم‌گیری به ناگهان آنچنان افزایش یافت که از طاقت نخبگان قدیمی فراتر رفت. در نتیجه لازم آمد که نخبگان و خرده‌نخبگان جدیدی در رأس امور قرار گیرند تا بتوانند بار تصمیم‌گیری را بر دوش کشند. زیرا با توسعه جامعه صنعتی و هر چه پیچیده‌تر شدن آن، نخبگان انسجام‌دهنده یا تکنسین‌های قدرت به نوبه خود مجبور شدند با گزینش افراد تازه، گرانباری روزافزون تصمیم‌گیری را با آنها تقسیم کنند. و این فراگرد نامرئی ولی اجتناب‌ناپذیری بود که طبقه متوسط را هر چه بیشتر به عرصه سیاست کشاند. این نیاز گسترده به تصمیم‌گیری بود که به یک آشفتگی وسیع‌تری انجامید و حفره‌هایی ایجاد کرد که باید توسط سطوح پایین‌تر جامعه پر شود. ولی مادام که بار تصمیم‌گیری نظام اجتماعی رو به گسترش است، دموکراسی از روی اداره و اختیار انتخاب نمی‌شود، بلکه یک ضرورت انقلابی خواهد بود که نظام بدون آن قادر به ادامه حیات نیست. از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که چه بسا جامعه ما در آستانه جهش عظیم دیگری در جهت دموکراتیزه شدن قرار گرفته باشد. زیرا همان انفجار درونی تصمیم‌گیری که حکومت‌های ما را فلج کرده است، برای اولین بار از زمان انقلاب صنعتی تاکنون امکان گسترش مشارکت سیاسی در آینده را بشارت می‌دهد. نیاز به نهادهای سیاسی جدید، دقیقاً با نیاز به خانواده جدید، نهادهای آموزشی جدید و موسسات اقتصادی جدید همگام است. این نیاز عمیقاً با جستجوی ما برای بنیاد جدید انرژی و تکنولوژی‌ها و صنایع جدید عجین شده و نیاز به تحول ارتباطات و تجدید ساختار روابط با جهان غیرصنعتی را در خود منعکس می‌سازد. در یک کلام، این نیاز بازتاب سیاسی دگرگونی‌های پرشتاب در همه این حوزه‌های متفاوت است. بدون درک این ارتباطها، درک عناوین خبری در اطرافمان غیرممکن خواهد بود. زیرا امروزه دیگر مهم‌ترین کشمکش سیاسی تعارض بین سرمایه‌داری و نگرش‌های



سوسیالیستی نیست. کشمکش سرنوشت‌ساز امروز، کشمکشی بین حامیان و حافظان جامعه صنعتی و کسانی که آماده‌اند به فراتر از آن برسند، است و این کشمکش بزرگ بر سر فرداست.

۹-۶- سرنوشتی که باید خلق کرد

بعضی نسل‌ها برای خلق و برخی دیگر برای حفظ تمدن پا به عرصه حیات گذاشته‌اند. نسل‌هایی که موج دوم دگرگونی تاریخی را به راه انداختند، به اقتضای شرایط مجبور بودند خلاق باشند. امروزه نسل ما هم در حوزه‌ای از زندگی اجتماعی، در خانواده، در مدرسه، در کسب و کار، در کلیسا، در سیستم‌های انرژی و ارتباطات باید به خلق و ابداع اشکال تازه‌ای دست زند. خلق ساختارهای سیاسی جدید برای تمدن موج سوم هم به هیچ وجه به صورت یک قیام سراسری یگانه تحقق نمی‌یابد، بلکه به صورت توالی هزاران نوآوری و برخوردهایی خواهد بود که در سطوح گوناگون و در مکان‌های مختلف در طول چند دهه روی می‌دهد. این البته به معنی نفی امکان برخوردهای خشونت‌آمیز در مسیر حرکت به سوی آینده نیست. از طرفی انعطاف‌پذیری و هوشمندی نخبگان، پاره‌نخبگان و آبرنخبگان امروزه سهم و نقش مهمی در این زمینه ایفاء می‌کند. زیرا آنها هرگاه بتوانند خود را با حرکت موج سوم همگام سازند و نیاز به یک دموکراسی گسترده‌تر را درک کنند، واقعاً می‌توانند در ساختن یک تمدن موج سوم سهیم شوند. البته شرایط در هر کشوری فرق می‌کند. اما نخبگان هر قدر هم که روشن‌اندیش باشند، باز به تنهایی قادر به ایجاد تمدنی جدید نیستند. ایجاد تمدن جدید مستلزم نیروی همه انسان‌ها است، و این نیرو موجود و آماده به کار است. هر چه ساختن نهادهای سیاسی بر اساس سه اصل قبلی، یعنی قدرت اقلیت و دموکراسی نیمه مستقیم و توزیع تصمیم‌گیری زودتر آغاز شود، شانس بیشتری برای گذار صلح‌آمیز خواهیم داشت. زیرا آنچه مخاطرات را تشدید می‌کند، سد کردن راه این تحولات است نه خود تحولات. و این دفاع لجوجانه از نهادهای کهنه است که مخاطره را افزایش می‌دهد. منظور این است که برای اجتناب از عصیان خشونت‌بار لازم است از هم‌اکنون هم خود را بر مسئله ساختارهای سیاسی کهنه و منسوخ کشورهای جهان متمرکز کنیم. لذا در وهله نخست باید در مورد نیاز به ایجاد یک نظام سیاسی جدید و هماهنگ با تمدن موج سوم، بزرگترین بحث و اقتراح عمومی را با استفاده از تمام امکانات پیشرفته به راه بیندازیم. نظر به اینکه هیچ کس نمی‌داند که آینده آستن چه چیزی است یا در جامعه موج سوم چه چیزی کارسازتر است، به همین خاطر باید الگوهای جدید تصمیم‌گیری سیاسی را در سطح ملی و فراملی پیاده کنیم و آنها را در سطح محدود محلی و ناحیه‌ای بیازماییم. برای مقابله با گرایش به خودکامگی نیز می‌توانیم یک فرآیند آموزش اجتماعی وسیع راه بیندازیم.

نظر به اینکه مسئولیت ایجاد این دگرگونی با ما است، لذا باید از خود آغاز کنیم و یاد بگیریم که چشمان خود را به روی واقعیات اعجاب‌انگیز و عمیق و تازه نبندیم. این به معنای مرعوب نشدن در برابر اندیشه‌کش‌ها است (که عجولانه هر فکر تازه‌ای را با این خیال که غیر عملی است، سرکوب می‌کنند)، به معنای مبارزه برای آزادی است و بالاتر از همه به معنای آن است که باید نوسازی جامعه را از هم‌اکنون آغاز کنیم تا شاید فرزندان ما بتوانند نه تنها نظام کهنه سیاسی را نوسازی کنند، بلکه تمدن آینده را هم بسازند. زیرا ما نیز نظیر نسل‌های گذشته سرنوشتی داریم که باید خود خلق کنیم.